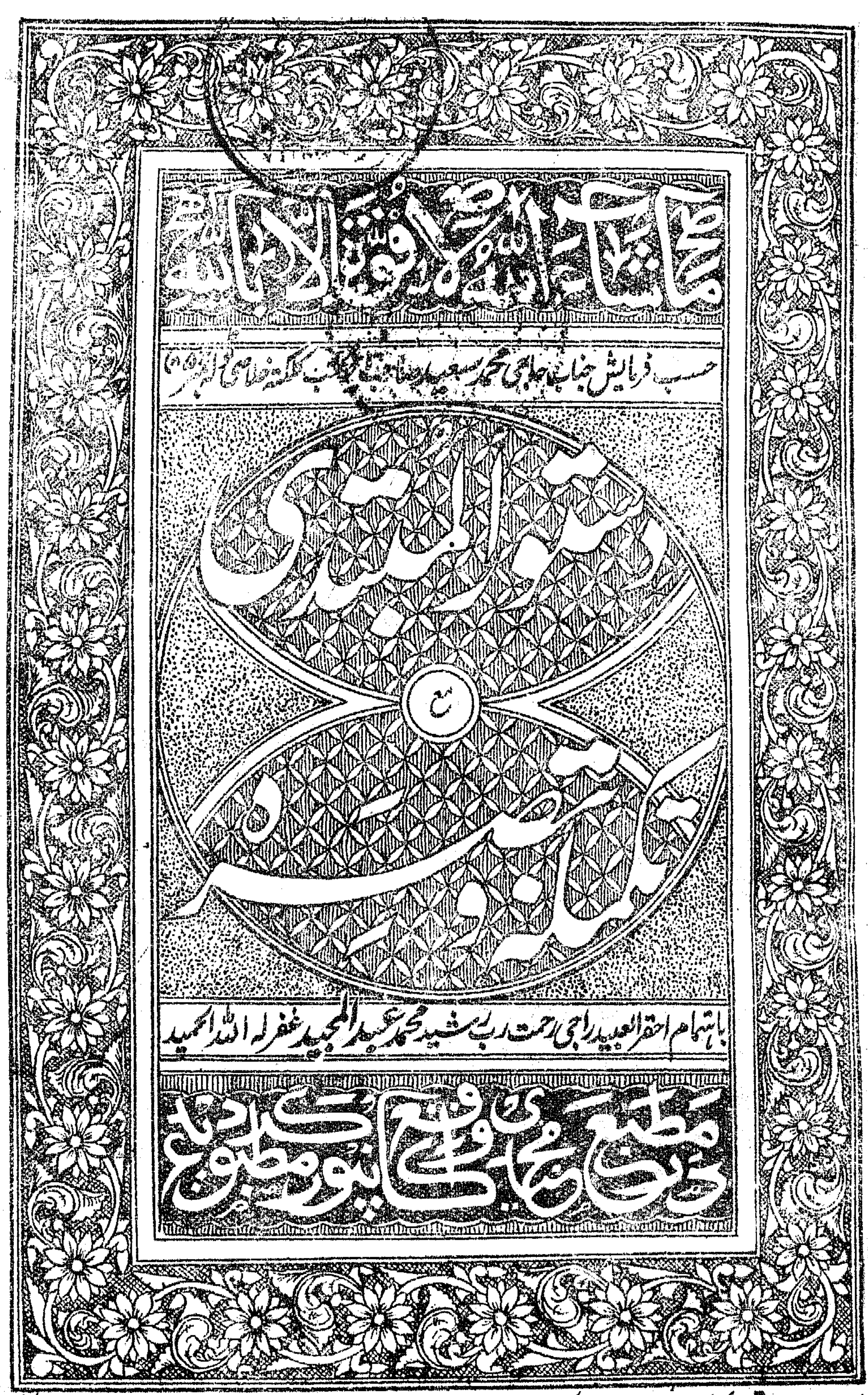

ما شاء الله لا قوة الا بالله
حسب فرمایش جناب حاجی محمد سعید صاحب تاجر کتب
رشد المبتدی
مع
باہتمام احقر العبید راجی رحمت رب مجید محمد عبد المجید غفر له الله الحمید

لائق تعلیم او نیافتم پس چند قوانین اعلال و ابدال و تخفیف همزه و ادغام بسبیل تعلیم

او درین مختصر جمع کردم و نام این مسمی بالمنشعب نهادم و برای ترغیب

طالبان ارشاد راغبان سوالها و جوابها درین مختصر ضم کردم و تا قواعد متفرقه

در سلک ضبط در آوردم و در ایضاح بیان آن کوشش بلیغ نمودم تا مبتدیان ازو

نفع گیرند و از وضوح بیان وی بهره مند شوند و از حق سبحانه و تعالی خواستم

تا فرزندم عزیز الوجود دهر که این مختصر را بخواند فهم کامل و علم نافع یابد و از تاریکی

جهل بیرون آمده در روشنی علم افتد والله ولی التوفیق بالاتمام بدان

و خدا صاحب توفیق ست با تمام ۱۲

زادک الله تعالی علما نافعا و فهما کاملا که جمله اسما و افعال نزدیک

بیفزاید ترا خدای تعالی علم سودمند و فهم کامل ۱۲

اهل تصریف بر چهار گونه است صحیح و مهموز و معتل و مضاعف اما صحیح آن باشد

که حرفی از حروف اصلی وی حرف علت و همزه و دو حرف صحیح از یک جنس

نباشد چون ضَرَبَ وَبَعثَرَ وَرَجُلٌ وَجَعفَرٌ وَسَفَرجَلٌ و مهموز آن باشد که

زد ۱۲ بر انگیخت ۱۲ مرد ۱۲ نام مرد ۱۲ بهی ۱۲

حرفی از حروف اصلی وی همزه باشد و آن بر سه قسم است مهموز الفاء چون اَمَرَ و

اَخَذَ وَاَمرٌ وَاَخذٌ و مهموز العین چون سَأَلَ وَلَؤُمَ وَسَئِمَ وَرَأسٌ وَلُؤمٌ

و ذِئبٌ و مهموز اللام چون قَرَأَ و هَنَأَ و كَلَأَ و خَطَأٌ و معتل آن باشد

خواند ۱۲ گوارا شد طعام ۱۲ نگاه داشت ۱۲ خطا ۱۲ گرگ ۱۲

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی یصرّف الاحوال ویخفّف الاثقال ویکشف العلل
ویصلح العمل والصلوة علی رسوله محمد الذی اسّس
قواعد الدین وابنیة الاسلام وعلی آله واصحابه الذین
بذلوا جهدهم فی استنباط قوانین الحلال والحرام
پس از حمد و صلوة میگوید بندهٔ ضعیف گنهگار شرمسار امیدوار مغفرت
پروردگار متعلم حقیر صفی بن نصیر اصلح الله تعالی حاله وخفف
اثقاله هرگاه فرزند شیخ الاسلام ابو المکارم اسمعیل رزقه الله تعالی علما
نافعا وفهما کاملا چون تصریف پنج گنج بعون الله تعالی وحسن توفیقه
اتمام کرد خواستم که کتابی دیگر فارسی در علم صرف تعلیم کنم هیچ کتابی

چون قَالَ وبَاعَ وبَابٌ ونَابٌ ویا بدل از حروف مکرر باشد چون

دَسَّاهَا ودر اسمای غیر متمکن چون هُوَ کَلَّا ودر حروف معنوی اصلی

باشد غیر مبدل از چیزی چون مَا و لَا وهرچه متحرک باشد بصورت الف ویا

ساکن باشد باصطلاح همزه بود چون اَمَرَ وسَأَلَ وقَرَأَ وقُرْءٌ ورَأْسٌ وبُؤْسٌ

همزه را الف میگویند بطریق مجاز چون الف وصل والف قطع والف استفهام

وهمزه را در خط یک صورت نیست در اول کلمه بصورت الف مینویسند چون اَبٌ

واُمٌّ واِبْنٌ ودر وسط کلمه اگر همزه ساکن باشد بروفق حرکت ماقبل وی مینویسند

چون بُؤْسٌ ورَأْسٌ وذِئْبٌ واگر متحرک باشد بروفق حرکت نفس او مینویسند

چون سَأَلَ وسَئِمَ ودَؤُبَ واگر در آخر کلمه باشد وماقبل وی متحرک بود بروفق

حرکت ماقبل وی مینویسند چون قَرَأَ وطَرِئَ وقَمُؤَ واگر ماقبل وی ساکن باشد

او را در خط صورتی نیست چون جُزْءٌ وخَبْءٌ ودِفْءٌ مگر آنکه در آخر او چیزی

متصل شود آنگاه بروفق حرکت نفس او مینویسند چون هٰذَا جُزْؤُكَ

مولوی انور علی رحمه الله تعالی

که حرفی از حروف اصلی وی حرف علت باشد و حرف علت سه اند واو
والف و یا که مجموع وای باشد و این حروف را حرف مد و لین نیز گویند اما
حرف علت ازان گویند که اغلب بر زبان علیلان میروند و اعلال جاری در ایشان
است مده ازان گویند که بحرکت متولد ست یعنی واو بضمه متولد ست
والف بفتحه متولد ست و یا بکسره متولد ست و هم ازین جهت واو اخت ضمه
و یا اخت کسره و الف اخت فتحه است و لین ازان گویند که ضعیف اند
بمنزلهٔ نفس باشند و لهذا حرکت ثقیل بر خود و حرکت قوی بر ما قبل خود تحمل
نتوانند کرد و از حالی بحالی بسیار گردند گاهی حذف شوند و گاهی بدل شوند
و گاهی ساکن شوند و این حروف ثقیل دارند و ثقیل ترین اینها واو
پس یا پس الف و الف جملی ست منتصب که همیشه ساکن باشد بی
ضبطه زبان چون ما و لا و در هیچ اسم متمکن و فعل متصرف الف اصلی واقع
نشود مگر آنکه زائده باشد چون ضارب یضارب یا بدل از واو یا از یا باشد

در فعل کمتر آمده است و این هر دو نوع را لفیف مقرون گویند و معتل سه حرفی

بغایت کمترست جز لفظ واو و یای و ووّیت و ییّیت یافته نشده است

و مضاعف آن باشد که از حروف اصلی او دو حرف صحیح از یک جنس باشند

در ثلاثی بجای عین و لام چون مدّ و فرّ و سبب و عدّ و در رباعی بجای فا و لام

اول و عین و لام ثانی چون زلزل و زحزح و ذبذب و مضمض پس مجموع اصول

اجناس اسما و افعال ده نوع مذکورست یعنی صحیح و مهموز فا و مهموز عین و مهموز لام

و مثال و اجوف و ناقص و لفیف مفروق و لفیف مقرون و مضاعف

و ده نوع دیگر از اجناس مرکب ست مضاعف و مهموز فا چون أمّ و أمّ و مضاعف

و مثال چون ودّ و ودّ و مهموز فا و اجوف چون آس و أوس و مهموز فا و ناقص

چون أتی و أتی و مهموز فا و لفیف مقرون چون أوی و أوی و مهموز عین و

مثال چون وأد و وأد و مهموز عین و ناقص چون رأی و رأی و

مهموز عین و لفیف مفروق چون وأی و وأی و مهموز لام و مثال

ورأيتُ جُزْأَكَ ونَظَرْتُ اِلى جُزْئِكَ بدانکه هرجا که همزه را بصورت
یا نویسند نقطه کردن دران یا محض خطاست چون قائل وبائع وماند
آن واین نزدیک ابو علی فارسی ست واتفاق اکثر اهل تصریف
همبرین ست زیرا که این همزه است بصورت یا وهمچنین هر الفیکه بصورت
یا مینویسند آنرا نیز نقطه کردن خطاست چون رمی وسعی زیرا که این
الف ست مرقوم بصورت یا معتل بر دو گونه است معتل بیک حرف
و معتل بدو حرف اما معتل بیک حرف بر سه گونه است معتل فا چون وعد
ویسر ووعد ویسر واین را مثال نیز گویند و معتل عین چون قال
وباع وقول وبیع واین را اجوف نیز گویند و معتل لام چون غزا
ورمی وغزو ورمی واین را ناقص نیز گویند و معتل بدو حرف بر دو
گونه است معتل فا ولام چون وقی ووشی ووقی ووشی واین
را لفیف مفروق نیز گویند و معتل عین ولام چون طوی
وحیی وطی وحی و معتل فا وعین چون ویل ویوم واین نوع

یَفعُلنَ و یَفعِلنَ چنانچه دَعَونَ و رَمَینَ بر وزن فَعَلنَ آمده است
بر اصل باشد و آنچه بر وزن صحیح نیست برای وی اصلی بر وزن صحیح پیدا
آرند و اعلال و تغیر از امثی بر قوانین تصریف آنند چون یَعِدُ بر وزن یَفعِلُ نیست
در اصل یَوعِدُ بر وزن یَفعِلُ گویند و قَالَ بر وزن فَعَلَ نیست در اصل
قَوَلَ بر وزن فَعَلَ پیدا آرند و همچنین سایر صور اعلال و ادغام و تخفیف همزه چون
ذَبَّ که در اصل ذَبَبَ بود و فَرَّ که در اصل فَرَرَ بود و یامُرُ در اصل یأمُرُ بود
اعلال و تخفیف کردن حرف علت بود یا بابدال یا باسکان یا بحذف و ابدال آنست
حرفی بود بجای حرفی دیگر چون قَالَ که در اصل قَوَلَ بود و اسکان افگندن حرکت
بود چون یَدعُو که در اصل یَدعُوُ بود و حذف افگندن حرفی بود چون یَجِبُ
که در اصل یَوجِبُ بود و ادغام در لغت آوردن لگام در دهن اسپ بود و در اصطلاح
صرفیان در آوردن حرفی بود در حرفی مانند آن چنانکه از دو حرف یک حرف
مشدد کرده شود چون مَدَّ که در اصل مَدَدَ بود حرف اول را مدغم خوانند و حرف
دوم را مدغم فیه و ابدال بر سه گونه است بدل از حروف اصلی چون قَالَ و بَاعَ و بدل
از حروف زائده چون ضُورِبَ و بُویِعَ که واو ایشان بدل ست از الف ضَارَبَ

چون وَدَّ وُدّاً و وَدَعَ و مهموز اللام و اجوف چون نَاءَ و نَوءٌ و چون شنائی اجنا
اسما و افعال را پس بدان که صرف صحیح بر اصل خود ست و بحال خود
تعلیل و تغییر نمی پذیرد و صرف مهموزها و مثال بر وفق صرف صحیح ست مگر
در چند محل که یاد خواهیم کرد انشاء الله تعالی و صرف اجوف از تفعیل و مفاعلة و
تفعل و تفاعل حکم صرف صحیح دارد چون جَوَّزَ یُجَوِّزُ تَجْوِیزاً فَهُوَ مُجَوِّزٌ و مَیَّزَ
یُمَیِّزُ تَمْیِیزاً فَهُوَ مُمَیِّزٌ و عَاوَنَ یُعَاوِنُ مُعَاوَنَةً فَهُوَ مُعَاوِنٌ و
عَایَنَ یُعَایِنُ مُعَایَنَةً فَهُوَ مُعَایِنٌ و تَجَوَّزَ یَتَجَوَّزُ تَجَوُّزاً فَهُوَ
مُتَجَوِّزٌ و تَغَیَّرَ یَتَغَیَّرُ تَغَیُّراً فَهُوَ مُتَغَیِّرٌ و تَنَاوَلَ یَتَنَاوَلُ
تَنَاوُلاً فَهُوَ مُتَنَاوِلٌ و تَغَایَرَ یَتَغَایَرُ تَغَایُراً فَهُوَ مُتَغَایِرٌ چنین
چهار باب که ذکر کرده شد از اجوف و هم از ابواب ناقص بجای
و هر صرف از ان ... بر اصل خود باشد چنانچه بَدَّ عُوْنَ و بَدَّیَ بَرْن

مناسب آن حرف ست تلفظ کنند چون سأل و هر یکی ازین در فصل قوانین
تخفیف همزه یاد کرده آید و تخفیفا و باسکان نیامده است و همچنین تخفیف او
بحذف در ابتدای کلمه نیز نیامده است ناس که در اصل اُناس بود بضم همزه شاذ است
یعنی برخلاف قیاس چون شناختی انواع اعلال و ادغام و تخفیف همزه پس بدانکه
هر یکی ازین مبنی بر قوانین تصریف بود و آن قوانین که در کلام عرب حاجت بدان
بیشتر ست مبتدی آن را ضبط تواند کرد درین مختصر یاد کنیم بتوفیق الله تعالی

فصل اول در بیان قوانین تخفیف همزه

یکی هر همزهٔ منفرده که ساکن باشد و ماقبل او مفتوح روا باشد که ورا بالف
بدل کنند چون راس و یاخذ که در اصل رأس و یأخذ بوده است همچنین هر همزهٔ
منفرده که ساکن باشد و ماقبل او مضموم روا باشد که او را بدل کنند بواو چون
بوس و یوخذ که در اصل بؤس و یؤخذ بوده است همچنین هر همزهٔ منفرده که ساکن
باشد و ماقبل او مکسور روا باشد که او را بیا بدل کنند چون بیر و شیت که در اصل
بئر و شئت بوده است و حکم بئس و جئت همچنین ست دیگر هر همزهٔ
منفرده که مفتوح ست ماقبل او مضموم روا باشد که همزه را بواو بدل کنند چون

و تابع و آن سه اند است بدل از بدل چون یُدَّاعی و یُدْعُو که الف ایشان
بدل ست از یا و یا بدل ست از واو و اسکان و آن دوگونه است اسکان بغیر نقل حرکت
چون یَدْعُو و یَرْمِی و اسکان بنقل حرکت این نیز بر دو نوع ست نقل بسوی ساکن
چون یَقُوْلُ و یَبِیْعُ و نقل بسوی متحرک بعد از اسکان ما قبل چون قِیْلَ و بِیْعَ و حذف
بر دوگونه است حذف یک حرف اصلی این مشترک ست میان اسم و فعل چون
اَبٌ و اَخٌ و یَعِدُ و یَضَعُ و حذف دو حرف اصلی مختص بفعل ست چون قِ و دِ
و ادغام بر دو گونه است ادغام دو حرف متجانس چون مَدَّ و ادغام دو حرف
متقارب در مخرج چون عَبَدْتُّ و کَبَتُّ و هر یکی ازین بر سه گونه است واجب
چون مَدَّ و جائز چون لَمْ یَمُدَّ و ممتنع چون مَدَدْنَ و هر یکی ازین در
فصل قوانین ادغام یاد کرده آید و تخفیف همزه گاهی با بدال باشد چون
اٰمَنَ یُؤْمِنُ اِیْمَانًا و گاهی بحذف چون اُکْرِمُ و گاهی بتسهیل یعنی بین بین
ساختن و بین بین آن باشد که همزه را میان مخرج او و مخرج حرفیکه حرکت همزه

را [illegible] که دراصل اُءیُسُ بوده است قانون اٰمن موجودست چرا همزه

دوم را بالف ابدال نکردند [illegible] که دراصل اُءمُر بوده قانون اُومِن

موجودست چرا همزه دوم را بواو بدل نکردند جواب دراُءیُسُ قانون مذکور

بابدال تقاضا میکند و موافقت ماضی باعلال و هرجاکه اعلال و ابدال معارض شوند

اعلال را ترجیح دهند برابدال ازانکه تخفیف دراعلال بیشتر از ابدال ست و دراُءمُرُ

ادغام و ابدال همزه معارض شدند و هرجاکه ادغام و ابدال معارض شوند ادغام را

ترجیح دهند برابدال ازانکه تخفیف در ادغام بیشترست از ابدال سوال در اُءیُسُ

اجتماع همزتین بذات خود ابدال را تقاضا میکند و اعلال از جهت موافقت ماضی

است از جهت ثقل ضمه بر واو زیرا که ضمه و کسره بر واو و یا بعد سکون ثقیل نیست

چون دَلْوٌ و ظَبْیٌ پس دلیل ابدال قوی باشد و دلیل اعلال ضعیف پس بایستی

که اینجا ابدال را ترجیح دهند بر اعلال جواب اگرچه اجتماع همزتین بذات خود ابدال

را تقاضا میکنند لیکن مقصود اصلی از اعلال و ابدال تخفیف است و تخفیف

دراعلال بیشترست از ابدال پس اعلال را ترجیح دهند برابدال و در کُلْ و خُذْ

و مُرْ که دراصل اُءْکُلْ و اُءْخُذْ و اُءْمُرْ بوده همزه ثانی را حذف کردند

يُواخِذ که دراصل يُؤاخِذ بوده است همچنین هر همزهٔ منفرده که مفتوح باشد
وماقبل واو مدهٔ زائده بود روا باشد که او را بواو بدل کنند و واو را در واو ادغام
کنند چون مَقْرُوَّة که در اصل مَقْرُوءَة بوده است همزه را بواو بدل کردند
واو را در واو ادغام کردند مَقْرُوَّة شد دیگر هر همزهٔ منفرده که مفتوح باشد
وماقبل مکسور روا بود که او را بیا بدل کنند چون مِیَرٌ که در اصل مِئَرٌ بوده
همچنین هر همزهٔ منفرده که مفتوح باشد وماقبل وی یای مدهٔ زائده باشد روا بود که او را
بیا بدل کنند و یا را در یا ادغام کنند چون خَطِیَّة که در اصل خَطِیئَة بوده
همزه را بیا بدل کردند و یا را در یا ادغام کردند خَطِیَّة شد و لزوم این ابدال
بر قول مشهور در نَبِیّ و بَرِیَّة که در اصل نَبِیءٌ و بَرِیئَةٌ بوده است شاذ است
دیگر هرجا که دو همزه در یک کلمه بهم آینده و همزهٔ اول متحرک و دوم ساکن
باشد واجب است که همزهٔ دوم را بدل کنند بحرف علت که مناسب حرکت
همزهٔ اول باشد چون آمَنَ و اُومِنَ و اِیمانًا که در اصل أَأْمَنَ و أُؤْمِنَ
و إِئْمانًا بوده و حکم آدم چون حکم آمن است سوال در أُؤْسُ

جواب اول حذف همزهٔ دوم از جهت تخفیف اینجا واجب است بر خلاف قیاس
لکثرة الاستعمال جواب دوم ابدال همزهٔ دوم بواو در جائی ست که همزهٔ دوم اصلی
باشد نه زائد و اینجا هر دو همزه زائده اند فاما در یُکرِمُ و تُکرِمُ و نُکرِمُ که در اصل
یُؤَکرِمُ و تُؤَکرِمُ و نُؤَکرِمُ بوده است همزه را حذف کردند از جهت موافقت
اُکرِمُ اگرچه اجتماع همزتین نیست چنانچه واو در یَعِدُ و اَعِدُ و نَعِدُ برای موافقت
یَعِدُ حذف کردند سوال در آدُمُ همزهٔ دوم اصلی ست پس بایستی که بواو بدل
کردندی جواب در آدُمُ همزهٔ دوم اصلی ست لیکن مفتوح نیست دیگر هر جا که همزه
بعد الف زائده افتد روا باشد که او را بین بین کنند و بین بین آن باشد که همزه را
میان مخرج او و میان مخرج حرفیکه حرکت همزه مناسب آن حرف ست
تلفظ کنند یعنی اگر همزه مضموم باشد میان مخرج او و مخرج واو گویند و اگر مفتوح
باشد میان مخرج او و مخرج الف گویند و اگر مکسور باشد میان مخرج او و
مخرج یا گویند چون تَسَاءَلَ یَتَسَاءَلُ تَسَاؤُلاً فهو مُتَسَائِلٌ دیگر هر همزهٔ منفرد
که متحرک باشد و ما قبل وی نیز متحرک باشد روا بود که وی را بین بین کنند
چون سَأَلَ و لَؤُمَ و سُئِلَ دیگر آنکه همزه مفتوح باشد و ما قبل او مضموم

از جهت تخفیف بر خلاف قیاس لکثرة الاستعمال و همزهٔ وصل انیز حذف کردند از جهت

استغنا یعنی از انکه احتیاجی بدو نماند لیکن حذف در کُلْ و خُذْ واجبست

واز سیبویه موافق قیاس اُؤْکُلْ و اُؤْخُذْ هم روایت کرده اند

و در مُرْ جائزست از جهت آن که استعمال کُلْ و خُذْ بیشترست تا استعمال مُرْ

لیکن مُرْ در ابتدای کلام فصیح ست از اُؤْمُرْ قَالَ النَّبِیُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ

وَآلِهٖ وَسَلَّمَ مُرُوا صِبْيَانَكُمْ بِالصَّلٰوةِ اِذَا بَلَغُوا سَبْعًا وَاضْرِبُوهُمْ

حکم کنید طفلان خود را بنماز وقتیکه برسند به هفت سالگی و بزنید ایشان را

اِذَا بَلَغُوا عَشْرًا و در حال وصل اُؤْمُرْ فصیح ست از مُرْ قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی

وقتیکه برسند بده سالگی ١٢

وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلٰوةِ دیگر هر جا که دو همزه در یک کلمه بهم آیند اگر یکی از

حکم کن اهل خود را بنماز گزاردن ١٢

ایشان مکسور باشد دوم را بیا بدل کنند چنانچه اَئِمَّةٌ که در اصل اَءْمِمَةٌ

بوده است دیگر هر جا که دو همزه در اول کلمه بهم آیند و همزهٔ دوم مفتوح باشد

و ما قبل وی نیز مفتوح باشد یا مضموم واجب ست که همزهٔ دوم را بواو بدل کنند

چون اَوَادِمُ و اُوَیْدِمُ که در اصل اَاَادِمُ و اُؤَیْدِمُ بوده است و همچنین

اُوَمِّلُ که در اصل اُؤَمِّلُ بوده است سوال در اُکْرِمُ که در اصل اُؤَکْرِمُ بود

همزهٔ دوم را چرا حذف کردند و بواو بدل نکردند با آنکه قانون بدل موجودست

واجب ست که آن واو را حذف کنند چون یَعِدُ و یَجِبُ که در اصل
یَوْعِدُ و یَوْجِبُ بوده است فاما در تَعِدُ و اَعِدُ و نَعِدُ که در اصل
تَوْعِدُ و اَوْعِدُ و نَوْعِدُ بود واو را حذف کردند از جهت موافقت یَعِدُ
اگرچه واو میان یا و کسره نیست سوال در یُوْعَدُ مجهول چرا واو را حذف
نکردند از جهت موافقت یَعِدُ جواب زیراکه مجهول مغایر معروف ست
و موافقت میان متغایرین لازم نیست و سَعَالِجُ یَوْمَ الدِّیْنِ واو نیفتاد زیراکه
یَوْمَ الدِّیْنِ فعل نیست یا آنکه این کسره عارض ست اصلی نیست و در یُوْعِدُ که مضارع
معروف اَوْعَدَ است واو نیفتاد زیراکه یا مفتوح نیست یا آنکه واو در وی
تحقیق میان یا و کسره نیست بلکه میان همزه و کسره است زیراکه در اصل یُؤَوْعِدُ بود
همزه را حذف کردند از جهت موافقت اُوْعِدُ یُوْعِدُ شد و در یَوْجَلُ واو نیفتاد
زیراکه میان یا و کسره نیست سوال در یَدَعُ و یَهَبُ واو چرا افتاد باآنکه
میان یا و کسره نیست جواب از آنکه در آنها کسره تقدیری ست
زیرا چه در اصل یَوْدِعُ و یَوْهِبُ بوده است بکسر عین فعل بعده کسره را
بعد حذف واو بفتحه بدل کردند از جهت حرف حلق بسبب آنکه خاصیت باب

یا مکسور بود آنگاه بدل کنند او را بحرف علت که موافق حرکت ما قبل او باشد چنانچه گذشت و یُوَاخِذُ و یُؤَخِّرُ و دیگر همزه که متحرک باشد و ما قبل او ساکن جائز است که حرکت همزه نقل کرده بما قبل دهند و همزه را حذف کنند چون یَسَلُ و قَدَ فْلَحَ که در اصل یَسْأَلُ و قَدْ أَفْلَحَ بود و اگر آنکه ما قبل همزه حرف مده یا یای تصغیر باشد آنگاه ابدال و ادغام جائز است چون خَطِیَّةٌ و مَقْرُوَّةٌ و اُفَیِّسٌ که در اصل خَطِیْئَةٌ و مَقْرُوْءَةٌ و اُفَیْئِسٌ بوده است و لزوم این اعلال در باب یَرَیٰ که در اصل یَرْأَیُ بود شاذ است و همچنین در مَلَكٌ که در اصل مَلْأَكٌ بود همزه را حذف کردند از جهت کثرت استعمال

فصل دوم در بیان قوانین اعلال مثال

یکی آنکه هر واوی که در فعل مستقبل میان یای مفتوح و کسره لازم باشد

کذا فی تاج المصادر و دیگر مصدر یکه از مثال واوی بکسر فا کلمه باشد و در
مضارع او واو حذف شده باشد واجب است که آن واو را از آن مصدر از جهت
کثرت استعمال و موافقت فعل حذف کنند و عوض آن واو تا در آخر کلمه در
آورند چون عِلَةٌ و زِنَةٌ که در اصل وِعْلٌ و وِزْنٌ بود **سوال** چون واو
را حذف کردند عین کلمه را کسره از کجا شد **جواب** چون واو را
حذف کردند عین کلمه را کسره واو محذوف دادند تا ابتدا بحرف ساکن لازم
نیاید **سوال** واو را با کسره چرا حذف نکردند بعده عین کلمه را کسره میدادند
تقریر این سوال وجواب ذکر کرده است فاضل جاربردی شارح شافیه ۱۲
تا ابتدا بساکن لازم نیامدی **جواب** اگر واو را با کسره حذف میکردند مزیت
فرع بر اصل لازم آمدی زیرا که فعل در اعلال اصل است و مصدر در تعلیل فرع
او و در فعل از یک تغییر بیشتر نشده است و آن حذف نفس واو است پس اگر
ای حذف واو ساکن و متحرک ۱۲
در مصدر واو با کسره حذف شود تغییر لازم آید حذف واو و حذف حرکت
و احداث حرکت دیگر پس زیادت فرع بر اصل باشد و آن روا نیست پس بضرورت
اول حرکت واو نقل کردند و بعین کلمه دادند بعده واو را حذف کردند

منع یمنع آنست که بجای عین فعل یا لام فعل وی همیشه حرف حلق باشد چون
در یهب عین فعل و در یدع لام فعل حرف حلق بود از جهت مجانست فتحه
دادند و در باب منع یمنع بردند سوال در یذر حرف حلق نه در عین فعل ست و نه
در لام فعل پس فتحه چرا دادند جواب زیراکه در معنی یدع است و در یدع فتحه
داد از جهت حرف حلق پس در یذر هم فتحه دادند تا در لفظ و معنی موافقت
باشد سوال در یطأ حرف حلق بجای عین فعل ست چرا فتحه ندادند و در باب
منع یمنع نبردند جواب اول تا دلیل بود بر اصل اخوات خود جواب دوم
این حکم سماعی ست قیاسی نیست و گرنه در عین فعل یدخل و لام فعل یصلح
نیز حرف حلق ست بایستی که فتحه میدادند و در باب منع یمنع می بردند سوال
در کتب لغت یطأ از باب سمع یسمع آورده اند همچنین یسع پس در
ایشان نه کسره تحقیقی ست و نه تقدیری واو را در ایشان چرا حذف کردند
جواب از آنکه معتل فای واوی از باب سمع یسمع بیشتر لازم می آید و یطأ
و یسع متعدی آمده است پس چون ایشان در معنی مخالف نظائر خود شدند
در لفظ نیز مخالفت کرده شد بحذف واو تا مخالفت لفظی دلالت کند بر مخالفت معنوی

مجاورت حرف حلق كذا ذكره صاحب العلى الحلبلي في شرحه و در وصال

و وفاق واو نيفتاد زيراكه در مضارع الثبان يعني در يُواصِل و يُوافِق

واو نيفتاده است سوال در وَجهة قانون مذكور موجودست او چرا نيفتاد

جواب اول تا دلالت كند بر اصل خوات خود واين قول ابو عثمان مازني ست

جواب دوم وِجهة اسم توجه است مصدر نيست اين قول ابو علي فارسي

واين جواب صواب نيست زيراكه اگر صحيح او از جهت دلالت بر اخوات بودي

فعل در اينجا صحيح سيد انستي چنانچه استحوذ يستحوذ استحواذا و استصوب

يستصوب استصوابا پس تعليل فعل دلالت ميكند كه او اسم توجه

است مصدر نيست سوال در وِقاية قانون مذكور موجودست واو چرا

نيفتاد جواب زيراكه كسرۀ واو بعد حذف واو عين كلمه را دادن ممكن نيست زيراكه

اگر كسره بعد حذف او بقاف دهند الف بر حال خود نماند يا گردد چنانچه در محاذيب

تا مزیت فرع بر اصل لازم نیاید سوال مزیت فرع بر اصل هنوز باقیست زیرا که
در اصل زیادت تغیر نشده است وآن حذف واوست و در فرع
دو تغیر است حذف واو و نقل حرکت جواب این مقدار مزیت فرع بر
اصل متحمل نیست زیرا که اگر حرکت نقل نمیکردند ابتدا بسکون لازم می آمد
واگر واو را با حرکت حذف میکردند واحداث حرکت دیگر میکردند سه تغیر
لازم آمدی و در نقل حرکت واو محذوف اند دو تغیر بیش نیست حذف واو
و نقل حرکت با آنکه نقل حرکت اسهل است از حذف حرکت پس ضرورت بسوی
تغیر اندک اولی باشد سوال واو در عِدَةٌ در اول کلمه حذف شده است عوض او
تا در آخر کلمه چرا آوردند جواب اگر تا در اول کلمه می آوردند التباس بمصدر
بفعل مضارع آمدی از روی صورت و در وَعِدٌ و وَزْنٌ واو نیفتاد زیرا که
کسره نیست سوال سَعَةٌ در اصل وَسْعٌ بود بفتح واو واو را چرا حذف کردند
با آنکه کسره نیست جواب لانسلم که در اصل بفتح واو بود بلکه در اصل بکسره
واو و سین سِعَةٌ مکسور بود لیکن بعد حذف او سین را فتحه دادند از جهت

که آن واو همزه گردد چون اِشاحٌ و اِسادَةٌ که در اصل وِشاحٌ و وِسادَةٌ بود از

که سعید بن جبیر در وِعاءٌ اِعاءٌ میخواند اما این ابدال در واو مفتوح بر خلاف

قیاس سبیل قلّت آمده است چون اَحَدٌ و اَناةٌ و اَسماءٌ که در اصل وَحَدٌ و وَناةٌ

و وَسماءٌ بوده و اسماء اینجا نام زنیست نه جمع اسم است و وزن او فعلاء

است نه افعال مشتق از وَسامت است نه از سمو است دیگر هر جا که دو

واو در اول کلمه بهم آید و هر دو متحرک باشند واجب مطّرد است که نخستین را بهمزه

بدل کنند چون اَواعِدُ و اُوَیعِدٌ و اَواصِلُ و اُوَیصِلٌ که در اصل

وَواعِدُ و وُوَیعِدٌ و وَواصِلُ و وُوَیصِلٌ بود و اگر واو دوم ساکن

باشد جایز است که نخستین را بهمزه بدل کنند چو اُوْدِیَ که در اصل وُوْدِیَ

بوده است و بعضی در وُوْدِیَ بدل نمیکنند زیرا چه واو دوم بدل است از الف

وادی اگر واو اول را بدل کنند توالی اعلالین لازم آید و آن روا نیست که کلمه

بدان مختل گردد سوال در اُولی که در اصل وُولی بود ابدال او واجب شد با آنکه

ومعانیه و چون الف یا گردد توالی کسرات لازم آید و آن موجب ثقل ست و
اعلال برای تخفیف ست اگر واو را با کسره حذف کنند در فرع دو تغییر لازم آید و آن
درست نیست زیرا که در اصل او از یک تغییر بیش نشده است پس زیادت
فرع بر اصل باشد و آن روا نیست و در شرح تصریف پنج گنج گفته است که تصحیح
وقایه شاذ ست و در عِدْ و زِنْ که در اصل اُوعِدْ و اُوزِنْ بوده است
واو از جهت موافقت مضارع حذف شده است و همزه از جهت استغنا یعنی
از جهت آنکه احتیاج بدو نماند و این اصل باعتبار وضع ست اما باعتبار آنکه
بنای امر بعد تعلیل مضارع ست در اصل عِدْ و زِنْ ماخوذ از تَعِدُ و تَزِنُ بود
بضم الدال والنون بعده علامت استقبال را حذف کردند و دال و نون را
ساکن کردند از جهت بنای امر عِدْ و زِنْ شد و همچنین در قِ و خِ که در اصل
اُوقِ و اُوخِ بود واو افتاد از جهت موافقت مضارع و همزه از جهت استغنا
(وخی میانه رفتن یعنی نه آهسته و نه شتاب از ضرب ۱۲ ص)
و یا از جهت امر دیگر هر واو که در فا کلمه یا در عین کلمه مضموم باشد جایز مطرد ست
که وی را بهمزه بدل کنند چون اُجوه و اُقّتت و اَدْؤُر و اَعْؤُد که در اصل
وُجُوه و وُقّتت و اَدْوُر و اَعْوُد بود همچنین اگر مکسور باشد نزد بعضی روا ست

حرکت واو را بما قبل نقل کنند بعد از ازاله حرکت ما قبل بعده دو ساکن ما قبل
او مکسور واو را بیا بدل کردند اجتماع ساکنین شد میان هر دو یا یک یا را حذف
کردند تا عین شد دیگر هر یائیکه ساکن باشد و ما قبل او مضموم آن یا واو
گردد چون یُوقِن و مُوقِن که در اصل یُیقِن و مُیقِن بوده است این تعلیل در
اجوف هم می آید یعنی یائیکه در فُعلی اسم بضم فا و سکون عین چون عین کلمه یا بود واو
شود چون طُوبی و کُوسی که در اصل طُیبی و کُیسی بود بخلاف فُعلی صفت که
یای او را سلامت بدارند و ضمه ما قبل را بکسره بدل کنند تا یا سلامت ماند چون
مِشیة حِیکی و قِسمة ضِیزی که در اصل حُیکی و ضُیزی بود همچنین در فُعل
بضم فا و سکون عین که جمع اَفعَل است یای او را سلامت بدارند و ضمه ما قبل را
بکسره بدل کنند تا یا سلامت ماند چون بِیض و عِین جمع اَبیَض و اَعیَن که در اصل
بُیض و عُین بود دیگر هر واو و یا که در باب افتعال بجای فا کلمه باشد جائز
طور است که آن واو و یا را بتا بدل کنند و تا را در تا ادغام کنند و این مشهور است

واو دوم ساکن ست جواب ایراکه محمول ست اول جمع اُولی که در اصل وُوَلٌ
بود وابدال همزه اول واجب ست از جهت آنکه هر دو واو متحرک اند دیگر هر واوی که
ساکن باشد وما قبل او مکسور واجب مطرد ست که بیا بدل کنند اگرچه سکون
وکسره عارضی باشد چون اِیْقادٌ واِسْتِیْقادٌ ومِیْزانٌ ومِیْقاتٌ که در
اصل اِوْقادٌ واِسْتِوْقادٌ ومِوْزانٌ ومِوْقاتٌ بود سوال عِدْ که در
اصل اُوْعِدْ بود قانون مذکور موجود ست چرا او را بیا بدل نکردند جواب
اول قانون مذکور ابدال را تقاضا میکند وموافقت مضارع حذف او هر جا
حذف وابدال معارض شوند آنجا حذف را ترجیح دهند بر ابدال از آنکه تخفیف در حذف
بیشتر ست تا ابدال جواب دوم قانون مذکور ابدال را تقاضا میکند
وموافقت مضارع حذف را ولیکن موافقت مضارع امری ثابت ست و
کسره ما قبل در معرض زوال ست بسبب احتمال سقوط همزه وصل پس معارض نگردد
موافقت مضارع را واین تعلیل در اجوف وناقص هم می آید چنانچه در قِیْلَ که
در اصل قُوِلَ بود حرکت واو را بما قبل نقل کردند بعد ازاله حرکت ما قبل او واو ساکن
شد ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند قِیْلَ شد و تَدْعِیْنَ که در اصل تَدْعُوِیْنَ بود

ما دام که عمل باصل ممکن باشد صیرورت بسوی فرع روا نباشد **جواب سوم**
مقصود از ابدال واو بتا در اِوْتَقَدَ ادغام ست زیرا که اگر واو را بیا بدل کنند بعده
یا را بتا بدل کنند و تا در تا ادغام کنند کثرت تغییر لازم آید خلاف مقصود و آن
درست نیست بخلاف یُدْعَیْ که در وی مقصود از ابدال واو بیا ابدال یا بالف
است برای تخفیف پس کثرت تغییر اینجا متحمل باشد **جواب چهارم**
در اعمال دلیلین اینجا هیچ فائده نیست پس بضرورت قصر مسافت کردند که واو را
ابتدا بتا بدل کردند و در یُدْعَیْ فائده آن در خط ظاهر میشود زیرا که این الف
از انجهت که بدل از یاست بصورت یا نبشته آید **جواب پنجم** اگر در اِوْتَقَدَ
واو را بیا بدل کنند توالی کسرات لازم آید و این روا نیست پس واو را ابتدا بتا بدل
(و کسرهٔ از یا و یک کسره همزه ۱۲)
کردند **سوال** در مِیْزَانٌ و مِیْقَاتٌ نیز توالی کسرات لازم می آید پس بایستی که واو
را بیا بدل نمیکردند **جواب** اگر واو را بیا بدل نمیکردند خروج کسره بسوی ضمه لازم
آمدی زیرا که واو از پس کسره بمنزلهٔ ضمه است و توالی کسرات اهون ست از خروج
کسره بسوی ضمه پس توالی کسرات اختیار افتاد و کَانَ مَنِ ابْتُلِیَ بِبَلِیَّتَیْنِ
(هر که مبتلا شود به دو بلا)
فَلْیَخْتَرْ اَهْوَنَهُمَا بخلاف اِوْتَقَدَ که اگر واو در وی سلامت دارند خروج
(پس اختیار کند آسان ترین اینها را ۱۲)

وافصح چون اِتَّقَدَ یَتَّقِدُ اِتِّقَادًا فَهُوَ مُتَّقِدٌ واِتَّسَرَ یَتَّسِرُ اِتِّسَارًا فَهُوَ مُتَّسِرٌ که در اصل اِوْتَقَدَ یَوْتَقِدُ اِوْتِقَادًا فَهُوَ مُوْتَقِدٌ واِیْتَسَرَ یَیْتَسِرُ اِیْتِسَارًا فَهُوَ مُیْتَسِرٌ بود سوال در اِوْتَقَدَ قانون مذکور ابدال واو بتا تقاضا میکند وسکون واو وکسرهٔ ماقبل ابدال واو بیا واصل در دلائل اعمال ست نه اهمال پس بایستی که اول واو را بیا بدل میکردند بعده یا را بتا تا ترک عمل باحد الدلیلین لازم نیاید چنانچه در یُدْعَیْ که در اصل یُدْعَوُ بود واو را بیا بدل کردند بعده یا را بالف تا ترک عمل باحد الدلیلین لازم نیاید جواب اول بهردو دلیل آنجا عمل میکنند که هردو متساوی باشند واینجا هردو متساوی نیستند بلکه یک قوی ودیگر ضعیف از انکه میان واو وتا قرب مخرج ست این قرب ابدال واو بتا تقاضا میکند وکسرهٔ ماقبل بدل او بیا لیکن کسرهٔ ماقبل در معرض زوال است بسبب احتمال سقوط همزهٔ وصل چنانچه گوئی وَاتَّقَدَ فَاتَّقَدَ وَاتَّسَرَ فَاتَّسَرَ پس معارض نگردد مر قرب یای فتعال را جواب دوم واو را که بتا بدل میکنند از جهت آنکه میان واو وتا قرب مخرج ست یا را که بتا بدل میکنند از جهت آنکه مشابهت بواو دارد پس اصل درین باب ابدال او ست بتا وابدال یا فرع ست

اگر تعلیل کنند التباس مثنی بفعل واحد شود سوال در یرضیان و یخشیان
التباس بفعل واحد نمی آید زیراچه بعد تعلیل یرضان و یخشان می ماند چرا
تعلیل نکردند جواب در حالت نصب التباس مثنی بفعل واحد می آید زیراچه
نون تثنیه در حالت نصب بیفتد لن یرضا و لن یخشا میماند سوال ارضیا
واخشیا التباس بفعل واحد نمی آید زیراچه بعد تعلیل ارضا واخشا میماند
چرا تعلیل نکردند جواب ایشان محمول اند بر ترضیان و تخشیان زیراچه
امر ماخوذ ست از فعل مضارع سوال در عصوان و رحیان التباس
بواحد نمی آید زیراچه بعد تعلیل عصان و رحان میماند چرا تعلیل نکردند جواب
در حالت اضافت التباس اسم مثنی باسم واحد می آید زیراچه نون تثنیه در حالت
اضافت بیفتد عصاک و رحاک میماند سوال در قال و باع نیز التباس واو
بیای و التباس یای بواو نمی آید زیراچه قال مشتق از قیلوله و باع مشتق از بوع نیز
آمده است بمعنی قیلوله بمیان روز خفتن و بمعنی بوع هر دو گام کشاده زدن ست پس باید
که هر یکی را تعلیل نمیکردند تا التباس یکی بدیگری نیامدی جواب اول این مقدار
تحمل ست پس سوال وارد نشد جواب دوم در قال و باع التباس مثنی بواحد نمی آید

کسره بسوی ضمه لازم آید و اگر واو را بیا بدل کنند توالی کسرات لازم آید و هر دو ممنوع ست و اگر واو را بتا بدل کنند هیچ محظور لازم نیاید پس قلب واو بتا اختیار افتاد و **جواب ششم** اگر واو ایتقد اول واو را بیا بدل کنند بعده یا را بتا بدل نمایند روا نباشد زیرا که یا عارض خواهد بود نه لازم و یای عارضی بتا بدل کردن روا نیست پس ابتدا اگر واو را بتا بدل کردند و انند او ایتکل و ایتسر یا را بتا بدل نکردند زیرا چه یا لازم نیست بلکه بدل ست از همزه ادغام و را اتخذ یتخذ که در اصل ایتخذ یأتخذ بود با وجود آنکه یا لازم نیست بلکه بدل ست از همزه شاذ ست

الاتکال خورده شدن دندان و سر و نحوه ۱۲ تاج

جواب هفتم اگر واو را یا کنند فعل واحد گاهی یائی گردد و گاهی واوی یعنی فعل معروف یائی گردد چون ایتقد و فعل مجهول واوی چون اوتقد پس ابتدا واو را بتا بدل کردند

فصل سوم در بیان قوانین اعلال اجوف

یکی آنکه هر واو و یا که متحرک باشد بحرکت لازم و ما قبل او مفتوح باشد بفتحه لازم واجب و مطرد ست که آن واو و یا را بالف بدل کنند اگر موانع نباشد چون قَالَ و بَاعَ و خَافَ و هَابَ و طَالَ و بَابٌ و نَابٌ که در اصل قَوَلَ و بَیَعَ و خَوِفَ و هَیِبَ و طَوُلَ و بَوَبٌ و نَیَبٌ بود و موانع پنج ست یکی التباس مثنی بواحد چنانچه دَعَوَا و رَمَیَا واو و یا سلامت ماند زیرا که

کلمات دیگر و بعضے گفته اند تا حکم باب لفیف مقرون مختلف نگردد یعنی چون در طوی
وقوی الف نگشت از جهت اجتماع اعلالین در یحیی نیز الف نگشت تا حکم باب مختلف
نگردد و در طویا و قویا الف نگشت با آنکه در لام کلمه تعلیل نشده است از آنکه محمول است
بر طوی و قوی سوال در طوی و قوی چرا عین کلمه را تعلیل نکردند و لام کلمه را سلامت
نداشتند تا توالی اعلالین لازم نیامدی جواب اول تعلیل لام کلمه سابق است از
تعلیل عین کلمه زیراکه لام کلمه محل تعلیل و تغییر است لهذا اعراب در آخر کلمه متغیر میشود نه در
اوسط پس تعلیل نیز در آخر کلمه کرده شود جواب دوم تا در مضارع ایشان ضمه بر یا
لازم نیاید جواب سوم اگر عین کلمه را با الف بدل میکردند لام کلمه را
سلامت میداشتند در آخر کلمه حرف علت بودی ما قبل وی الف و چنین کلمه
در کلام عرب یافته نشده جواب چهارم اگر در عین کلمه تعلیل میکردند و لام
کلمه را سلامت میداشتند طای شدی لازم آمدی التباس باب ضرب یضرب
بباب سمع یسمع مانع سوم وقوع حرف ساکن بعد واو و یا مانع تعلیل است
چون جواد و طویل و عیون و بعضی مانع اول را ذکر نکرده اند از آنکه داخل درین مانع
است زیرا که در دعوا و رمیا وقوع حرف ساکن بعد واو و یاست لیکن

و مانع تعلیل التباس مثنی بواحد ست چنانچه ذکر کرده شد التباس او می
بیائی زائل شود از مضارع ایشان چون یقول و یبیع زیرا که معتل عین او می از باب
ضرب و معتل عین یائی از نصر نیامده است **جواب سوم** این التباس نیست
بلکه اشتراک ست والاشتراک جائز والالتباس ممنوع زیرا که التباس آن باشد
که از طرف معلل با شد و این از طرف واضع ست نه معلل **مانع دوم** تعلیل لام کلمه
مانع تعلیل عین کلمه است تا توالی اعلالین در آن کلمه لازم نیاید چون طوی و قوی که در اصل
طوی و قوو بوده است یا در کلمه دیگر چون حیی که اعلال عین کلمه موجب ست که در
یحیی دو اعلال جمع شوند و بعضی گفته اند که در حیی یا بالف نگشت تا دلالت کند بر اصل

بخلاف تَحَشَّبَ و دَعَتْ و دَمَشَ مانع چهارم بودن کلمه بمعنی کلمهٔ دیگر که در وی

علت اعلال موجود نیست مانع تعلیل ست چون عَوِرَ و صَيِدَ که در معنی اِعْوَرَّ

اِصْيَدَّ ست یا در معنی اِعْوَارَّ و اِصْيَادَّ ست از آنکه هر لونی که از الوان و عیوب ست

حق باب افعلال و افعیلال ست پس اگر در غیر این هر دو باب بیاید گفته شود که در

معنی این دو باب ست همچنین اِزْدَوَجُوا و اِجْتَوَرُوا بمعنی تَزَاوَجُوا و تَجَاوَرُوا

است از آنکه در ایشان معنی مشارکت ست زیرا که معنی ازدواج با یکدیگر

جفت شدن ست چنانچه تزاوج و معنی اجتوار با یکدیگر همسایگی کردن آمده

است چنانکه معنی تجاور و باب افتعال موضوع برای مشارکت نیست پس

در معنی باب تفاعل باشد که موضوع برای مشارکت ست سوال ذَادَ بمعنی

اِزْوَرَّ و اِزْوَارَّ آمده است پس بایستی که واو در وی سالم ماندی چنانکه در اِزْوَرَّ

و اِزْوَارَّ سلامت ست جواب حمل نظیر بر نظیر دلیل ضعیف ست پس قیاس

بر نشاید مانع پنجم دلالت کلمه بمعنی اضطراب و حرکت مانع تعلیل ست تا حرکت

لفظی دلالت کند بر حرکت معنوی این در کلمه ایست که بر وزن فَعَلَان و فَعَلَی باشد

تعلیق نکرده اند از جهت آنکه این مانع جائیست که حرف ساکن در یک کلمه باشد
که دران کلمه واو و یاست حرف ساکن در دعوا و رمیا که این الف ضمیر ست
فی الحقیقة کلمه دیگر ست اگرچه فعل با فاعل در حکم یک کلمه است پس معلوم شد
که عدم ابدال ایشان از جهت التباس تثنیه بمفرد ست نه از جهت این مانع و در اصل
در تحسنین که در اصل تحسنیین بود چرا یا را بالف بدل کردند بعده آن الف را از
جهت اجتماع ساکنین حذف کردند با آنکه بعد یای متحرک حرف ساکن ست
و همچنین در دعت و رمت که در اصل دعوت و رمیت بود چرا واو و یا را
بالف بدل کردند بعده آن الف را از جهت اجتماع ساکنین حذف کردند با آنکه
بعد واو و یا حرف ساکن ست جواب اول لحوق حرف ساکن درین الفاظ
بعد ابدال ست جواب دوم بالا ذکر کردیم که این مانع جائیست که حرف
ساکن از کلمه باشد که دران کلمه واو و یاست حرف ساکن در تحسنیین
که آن یای ضمیر ست بالحقیقة کلمه دیگر ست اگرچه فعل با فاعل در حکم یک کلمه است
و فیه نظر چرا که حرف ساکن در دعوا و رمیا نیز بالحقیقه کلمه دیگر ست پس
چرا واو و یا را ابدال نکردند جواب زیرا که التباس تثنیه بواحد اینجا مانع تعلیل ست

سوال واو در قَوَلَ و یا در بَیَعَ متحرکست و الف همیشه ساکن است و بدل از

(یعنی الف ۱۲)

جنس مبدل منه میباید پس حرف متحرک را چگونه بالف ساکن بدل کنند جواب

(یعنی واو و یا ۱۲)

محققین گفته اند که چون خواهند که واو و یا را بالف بدل کنند اولاً ساکن میکنند

بعده بدل میکنند سوال لَیسَ که در اصل لَیِسَ بوده است بر وزن فَعِلَ یا

متحرک ما قبل و مفتوح و از جمیع موانع خالیست چرا یا را ساکن کردند و بالف بدل

نکردند جواب تا دلالت کند بر عدم تصرف و غلبه مشابهت او بحرف در حق عدم

دلالت بر حدث و زمان و عدم دلالت او بر معنی بنفس خود بدانکه هر الفیکه در ناقص

بدل از واو است چون دَعَا آنرا بصورت الف نویسند و هر الفیکه بدل

از یا است چون رَمیٰ آنرا بصورت یا نویسند و در آن یا نقطه کردن محض خطا

است چنانکه بالا گذشته دیگر هر واو و یا که بجای عین کلمه مفتوح باشد

و ما قبل او ساکن واجب است که فتحه عین کلمه را نقل کنند بما قبل و بعده آن

واو و یا را بالف بدل کنند اگر موانع نباشد چون یُقَالُ و یُبَاعُ و یَخَافُ و

یَهَابُ و اَغَاثَ و اِسْتَغَاثَ و مَقَالٌ و مَرَاعٌ که در اصل یُقْوَلُ و یُبْیَعُ

و یَخْوَفُ و یَهْیَبُ و اَغْوَثَ و اِسْتَغْوَثَ و مَقْوَلٌ و مَرْوَعٌ بوده است

اصلی که میان ایشان فاصل اصلی نباشد بخلاف یدعی که دو اعلال در دو
در یک حرف شده است بخلاف اویصل که در و نیز دو اعلال جمع شدند یکی در حرف
اصلی دوم در حرف زائده و بخلاف یقی وق که در ایشان میان دو حرف
اعلال حرف اصلی فاصل ست سوال در استحی که بر قول بنی تمیم در اصل
استحیا بود یای آخر را الف کردند بعده یای اول را بعد نقل حرکت او نیز بالف
بدل کردند و این الف را از جهت اجتماع ساکنین حذف کردند و این جمع ست
میان دو اعلال در دو حرف اصلی که میان ایشان فاصل حرف اصلی نیست
جواب جمع میان دو اعلال در وی شاذ ست مانع سوم بودن لفظ از فعل
تعجب چون ما اقوله و ما ابیعه یا از افعل التفضیل چون انوَد و ازیَن یا از افعل
صفت چون اسود و ابیض مانع چهارم بودن کلمه ملحق برباعی چون جهور
وشریف و ور خلوة و حلبة نیز اعلال نکردند از انکه واو و یا بجای عین
کلمه نیست و تصحیح استحوذ و استصوب و اخبلت و اغیلت باوجود علت
اعلال شاذ ست یا آنکه یا دلیل شود بر اصل اخوات خود دیگر مر واو و یا که

وموانع چهار ست یکی وقوع حرف ساکن بعد واو و یا تحقیقاً چون مِقْوَالٌ
ومِخْیَاطٌ یا تقدیراً چون مِقْوَلٌ ومِخْیَطٌ که در اصل مِقْوَالٌ ومِخْیَاطٌ بوده الف را
حذف کردند برای تخفیف چنانکه در هُدَبِدٌ وعُلَبِطٌ که در اصل هُدَابِدٌ
وعُلَابِطٌ بوده ودر یُقْوَلْنَ ولَمْ یُقْوَلْ مضارع مجهول که در اصل یُقْوَلْنَ ولَمْ یُقْوَلُ
بود اعلال شد باآنکه حرف ساکن بعد واو ست ازانکه سکون لام عارض ست
لازم نیست اما در اِقْوَامَةً واِسْتِقْوَامَةً که در اصل اِقْوَامًا واِسْتِقْوَامًا بود اعلال شد
باآنکه حرف ساکن بعد واو ست از جهت موافقت فعل مانع دوم اعلال لام
کلمه مانع تعلیل عین کلمه است تا توالی اعلالین نباشد چون یُطْوَی و
یُرْوَی که مضارع مجهول ست سوال در یُدْعَی اول واو را بیا بدل کردند بعد یا را
بالف بدل کردند این جمع میان دو اعلال ست وهمچنین در یَقِی که در اصل یَوْقِیُ
بود واو را حذف کردند ویا را ساکن کردند وهمچنین در قِ که در اصل اِوْقِیْ بود واو را حذف
کردند برای موافقت یَقِی ویا را از جهت وقف وهمزه را از جهت استغنا همچنین در
اُوَیْصِلٌ تصغیر وَاصِلٌ که در اصل وُوَیْصِلٌ بود واو اول را بهمزه بدل کردند دوم
بدل ست از الف اند جواب اجتماع اعلالین مطلق ممتنع نیست بلکه در دو حرف

واجب ست که او را از جهت کسرهٔ ما قبل و موافقت فعل یا بدل کنند چون

قَامَ قِیَامًا و صَامَ صِیَامًا که در اصل قِوَامًا و صِوَامًا بود و در قَالَ

قَوْلًا و صَامَ صَوْمًا واو یا نشد از انکه فا کلمه مکسور نیست و در قَاوَمَ قِوَامًا

و جَاوَزَ جِوَازًا واو یا نشد از انکه در فعل او تعلیل نشده است و تصحیح

حَالَ حِوَلًا با وجود کسرهٔ فا و اعلال فعل شاذ ست و بعضی گفته که تصحیح

حِوَلٌ موافق قیاس ست زیرا که اگر واو را یا بدل کنند التباس با حِیَلٌ

می آید که جمع حیلة است و التباس مانع تعلیل ست و بعضی گفته اند که وجود

الف بعد واو شرط این تعلیل ست این قول مختار زمخشری ست پس در حِوَلًا سوال وارد

نشود و لیکن بر قِیَمًا که در اصل قِوَمًا بوده است وارد خواهد شد از انکه تعلیل شده است

و بعد واو الف نیست مگر انکه گویند بعد واو الف لفظا باشد یا تقدیرا و اینجا

الف تقدیری ست از انکه در اصل قِوَامًا بوده است بعد قصر کردند و همچنین

در جمع که از واحد او عین او مکسر فا کلمه بوده و واحد او تعلیل شده باشد واجب ست

که آن واو را از جهت کسرهٔ ما قبل و موافقت واحد او یا بدل کنند چون جِیَادٌ جمع

جَیِّدٌ و دِیَارٌ جمع دَارٌ و رِیَاحٌ جمع رِیحٌ که در اصل جِوَادٌ و دِوَارٌ و رِوَاحٌ

۳۹

بجای عین کلمه در مصدر باب افعال و استفعال باشد قلب کرده شود
بالف برای موافقت ماضی پس حذف کرده شود الف از جهت اجتماع
ساکنین و تا عوض او در آخر کلمه آورده شود چون اِقَامَةً و اِسْتِقَامَةً که در
اصل اِقْوَامًا و اِسْتِقْوَامًا بوده است و نزدیک سیبویه ترک
تعویض اینجا جائز است و نزدیک فراء ترک تعویض جائز نیست مگر آنکه
اضافت کنند کقوله تعالی وَاِقَامَ الصَّلٰوةِ و دیگر هر واو و یا که بعد
الف اسم فاعل افتد و در ماضی آن واو و یا را بالف بدل کرده باشند
واجب مطروست که آن واو و یا را در اسم فاعل بهمزه بدل کنند چون
قَائِلٌ و بَائِعٌ که در اصل قَاوِلٌ و بَايِعٌ بوده است و در عَاوِدٌ و صَايِدٌ
همزه نگشت از آنکه در عَوِدَ و صَيِدَ الف نشده است همچنین در مُقَاوِلٌ
و مُقَاوِمٌ و مُبَايِعٌ و مُعَايِنٌ و مُبَايِنٌ همزه نگشت از آنکه در قَاوَلَ
و قَاوَمَ و بَايَعَ و عَايَنَ و بَايَنَ الف نشده است و همچنین در طَاوٍ
و سَاوٍ همزه نگشت از آنکه در طَوِیَ و سَوِیَ الف نشده است و دیگر
هر مصدر یکه از اجوف واوی بکسر فا کلمه بود و در فعل و تعلیل شده باشد

مگر آنکه گویند که این قلیل است و دیگر هر واو یکه در وحدان ساکن باشد و در جمع میان

کسره و الف افتد آن واو یا گردد چون حَوْضٌ و حِیَاضٌ و رَوْضٌ و رِیَاضٌ

که در اصل حِوَاضٌ و رِوَاضٌ بوده است و در طِوَالٌ جمع طَوِیْلٌ یا نشد از انکه

واو در وحدان ساکن نیست و اعلال جِیَادٌ که در اصل جِوَادٌ بالکسر جمع

جَوَادٌ بالفتح بود با آنکه واو در وحدان ساکن نیست بسبب آنکه ما قبل الف نباشد

مگر مفتوح پس این فتحه جزو الف بود و الف همیشه ساکن باشد پس این فتحه و واو هم در حکم

سکون است و در عِوَدَةٌ جمع عَوْدٌ و کِوَزَةٌ جمع کُوْزٌ یا نشد از انکه بعد واو الف نیست

و اعلال ثِیَرَةٌ جمع ثَوْرٌ شاذ است یا آنکه ثِیَرَةٌ مقصور است از ثِیَارَةٌ چنانکه هُدَایَةٌ

و عُلَبِطٌ که در اصل هُدَابِدٌ و عُلَابِطٌ بود الف را حذف کردند از جهت تخفیف و دیگر واو

و یا که مکسور باشد و ما قبل او مضموم کسره را آنها دشوار دارند و حرکت او و یا نقل کرده بما قبل و

واو ساکن از جهت کسره ما قبل یا شود و یای ساکن سلامت ماند چون قِیْلَ و بِیْعَ که در اصل قُوِلَ

و بُیِعَ بوده است بعضی واو و یا را بغیر نقل ساکن کنند و قُوْلَ و بُوْعَ گویند بعضی ضمه را اشمام کنند

بوده است و اورا از جهت کسرهٔ ما قبل و موافقت واحد بیا بدل کردند زیراکه

جِیَادٌ و دِیَارٌ و سِیَرٌ در اصل جِوَادٌ و دِوَارٌ و سِوَرٌ بود و در ثِوَاءٌ جمع

ثَاوٍ یا نگشت از انکه واو در وحدان او سلامت ست و در رِوَاءٌ جمع

رَیَّانٌ واو یا نگشت با آنکه ما قبل او کسره است در واحد او تعلیل شده است

از انکه همزه بدل ست از یا زیراکه در اصل رِوَایٌ بوده است پس اگر واو را

یا کنند توالی اعلالین لازم آید از انکه الف فاصل مانع حصین نیست در حکم میت

و وجود او در حکم عدم ست و اعلال طِیَالٌ جمع طَوِیْلٌ با وجود آنکه واو در وحدان

سلامت ست شاذ ست و کسیکه وجود الف بعد واو در اعلال مصدر شرط میگوید

و در اعلال جمع نیز شرط میگوید برو وارد میشود نیز جمع تَارَةٌ و دِیْمَةٌ جمع دِیْمَةٌ

که در اصل تِوَرٌ و دِوَمٌ بود از انکه تعلیل شده است بعد واو الف نیست

واخوات ایشان که در اصل قَوَلَ ... بود این قول اکثر صرفیان است
وزمخشری نیز همین قول اختیار کرده است سوال ... ادراج واو و یای
ودر یای بکسره بدل کردند جواب ... از جهت تحرک وانفتاح ماقبل
خواست که الف گردد واین الف ... از جهت التقای ساکنین است ...
نبود برحذف واو و یا ازانکه ماقبل او ... پس ضمه واو و کسره
آوردند تا دلیل باشد برحذف او و یا ... گردد بنای اوی بنای ...
سوال واو و یا در قُلْتُ و بِعْتُ میخواهد که الف گردد ازانکه واقع حرف ساکن بعد واو و یا
مانع تعلیل ست جواب این سکون عارض ست لازم ازانکه بلحوق ضمیر پیدا شده است
سوال بعد آوردن ضمه در واو و کسره در یای نیز واو و یا از جهت تحرک وانفتاح ماقبل خواست
که الف گردد وآن الف از جهت اجتماع ساکنین خواست که بیفتد و دلیل نبود برحذف
واو و یا پس در آوردن ضمه و کسره فائده چیست جواب لانسلم که واو و یا خواستند که الف
شوند زیرا که شرط این تعلیل آنست که واو و یا متحرک باشند ... و این ضمه و کسره
عارض ست شرط دیگر آنست که حرکت لازم ثقیل ست و حرکت عارض ثقیل نیست
وابدال از جهت ثقل ست از جهت خفت سوال چون این ضمه و کسره عارض ثقیل نیست

ضمه را بسوی کسره دهند ولیکن اسکان بنقل مشهور و افصح ست و همچنین اعیت
و استغیث و معیث و مستغیث که در اصل اغوث و استغوث و مغوث و مستغوث
بوده است کسره بر واو دشوار داشتند نقل کرده بما قبل واو دادند و ساکن
از باعث کسرهٔ ما قبل یا گشت و احتیر و انقید نیز همچنین وجه و است بخلاف
اقیم و استقیم که در ایشان جزو جه اول و انیست نیز که ما قبل حرف علت ساکن ست
نه مضموم سوال در طوی و دعی چرا تعلیل نکردند با آنکه قانون مذکور موجود ست جواب
از انکه اگر در ایشان تعلیل شود در مضارع ایشان یعنی در یطوی و یدوی دو تعلیل جمع
شوند و بعضی شارحان جواب گفته اند که اگر درمیان ایشان کسره او نقل کنند و بما قبل
دهند او با شود توالی کسرات لازم آید و آن موجب ثقل ست و تعلیل برای تخفیف ست
و فیه نظر زیرا چه توالی کسرات آنچنان ست از خروج ضمه بسوی کسره و هم از جهت در
فیل و بیع توالی کسرات اختیار افتاده خروج ضمه بسوی کسره دیگر هر ماضی اجوف
که بفتح عین کلمه باشد و ضمیر مرفوع متحرک بدو متصل شود اگر واوی باشد آن فتحه را
بضمه بدل کنند و اگر یائی باشد بکسره بدل کنند پس آن ضمه و کسره عین را نقل کنند
و بما قبل دهند و آن واو و یا از جهت اجتماع ساکنین بیفتد چون قلت و بعت

۴۳

طُولاً فَهُوَ طَوِيلٌ وَجَادَ يَجُودُ جُودًا فَهُوَ جَوَادٌ جواب رعایت باب و در خِفْتُ
بنقل حرکت ممکن ست از انجهت که حرکت فا کلمه مثل حرکت عین کلمه نیست و در
قُلْتُ ممکن نیست زیرا که حرکت فا کلمه مثل حرکت عین کلمه است پس اگر نقل کنیم فتحه
مفتوح لازم آید پس بضرورت رعایت واوی کرده شد تا اهم و مهم هر دو فوت نشود
واین جواب ضعیف ست زیرا که سائل را میرسد که بگوید رعایت باب در قُلْتُ با بدال واو
بالف و حذف آن الف از جهت اجتماع ساکنین ممکن ست بلکه جواب با صواب
اینست که گوییم رعایت باب در خِفْتُ بنقل حرکت ممکن ست زیرا که کسره فا کلمه در وی
بعد نقل دلالت میکند بر باب از انجهت که هیچ ماضی بکسره فا کلمه نیامده است
پس قطعًا معلوم میشود که این کسره عین کلمه است که نقل کرده اند بخلاف فتحه فا کلمه
در قُلْتُ که او دلالتی نیست بر باب زیرا که احتمال دارد که این فتحه اصلی باشد و احتمال
دارد که این فتحه عین کلمه است که نقل کرده اند پس قطعًا معلوم نمیشود که فتحه عین کلمه است
پس بضرورت رعایت واوی کرده شده تا اهم و مهم هر دو فوت نشود پس در
قُلْتُ و بِعْتُ حرکت عین کلمه نقل کردند از جهت رعایت واوی و یائی
و در خِفْتُ از جهت رعایت باب و در طُلْتُ و هِبْتُ از جهت رعایت هر دو چیز زیرا که

پس نقل بسوی ما قبل برای چه باشد جواب شرط نقل تحقق حرکت بر واو و یا مطلق
است خواه لازم باشد خواه عارض بخلاف ابدال که شرط او تحقق حرکت واو و یا لازم
زیرا که نقل اسهل است از ابدال سوال در خفت که در اصل خوفت بود چرا کسرهٔ عین
کلمه را بالضمه بدل نکردند تا دلیل بودی بر حذف واو و مشتبه نشدی بنای واوی بیائی
جواب اینجا کسره را بالضمه بدل نکردند از جهت رعایت باب زیرا که اصل رعایت
باب است از آنکه رعایت باب تعلق بمعنی دارد و رعایت واوی یائی تعلق بلفظ و رعایت
معنی اهم است از رعایت لفظ پس التباس واوی بیائی اسهل است از اشتباه باب بباب
سوال میبایست که رعایت باب در قلت و بعت میکردند و رعایت واوی در خفت
از آنکه بضم واو در خفت والتباس بابی دیگر نمی آید زیرا که مضارع او یخاف می آید
پس معلوم شد که ماضی او بکسر عین است نه بضم عین و نه بفتح عین زیرا که باب فعُل یفعَل بضم
العین فی الماضی و فتحها فی الغابر در کلام عرب نیامده است مگر بسبیل قلت چون کدت
تکاد و باب فعَل یفعَل بفتح العین فی الماضی والمضارع در اجوف نیامده است بخلاف
قلت که بضم واو او التباس بباب فعُل یفعُل بضم العین فی الماضی والمضارع می آید
و باب فعَل یفعُل در کلام عرب مطرد است در اجوف نیز آمده است چون طال یطول

دیگر هر واو و یا که در فعل مضارع و مانند آن بجای عین کلمه مضموم یا مکسور باشد
و ما قبل او ساکن واجب است که ضمه و کسره عین کلمه را نقل کنند و بما قبل دهند برای
موافقت ماضی زانکه بنای فعل مضارع از فعل ماضی ست اگرچه ضمه و کسره بر واو و یا بعد
سکون ثقیل نیست چون یَقُولُ و یَبِیعُ که در اصل یَقْوُلُ و یَبْیِعُ بوده است سوال
موافقت ماضی بدال او و یا بالف تقاضا میکند نه نقل حرکت از ایشان جواب
آری موافقت ماضی همین تقاضا میکند و لیکن اگر یَقَالُ و یَبَاعُ میگفتندی
التباس بباب یَخَافُ و یَهَابُ می آمدی پس بضرورت تعلیل بنقل اختیار افتاد
نه بابدال تا در وی نیز تغییری تصرفی باشد با آنکه در ماضی بعض محل بنقل نیز تعلیل شده است
چنانکه در قُلْتُ و بِعْتُ و قِیلَ و بِیعَ و جز آن و در یَقُلْنَ که در اصل یَقْوُلْنَ بود چون
عمل بقانون مذکور کردند و ساکن بهم آمد یکی واو دوم لام واو را بیفگندند
یَقُلْنَ شد و همچنین در قُلْ که در اصل اُقْوُلْ بوده است چون بدین قانون عمل کردند

و در اصل طُوُلْتُ و هَیِبْتُ بود بضم واو و کسر یا سوال لَسْتُ که در اصل لَیِسْتُ بکسر
یا بود چرا حرکت عین کلمه را نقل نکردند تا دلیل بودی بر حذف یا و باب چنانکه در هِبْتُ
جواب لَسْتُ فعل است جامد مجرد از حرفیت چون خواستند که تصرف افعال از وی
نفی کنند از جهت غلبه مشابهت او بحرف بدین سبب فا را مفتوح داشتند و عین کلمه را
ساکن کردند تا یا الف نگردد و بعد اتصال ضمیر متحرک عین کلمه را از جهت التقای ساکنین
حذف کردند سوال چرا نگویند که در اصل قُلْتُ قَوُلْتُ بود بضم عین و اصل بِعْتُ بَیِعْتُ
بود بکسر عین تا حاجت بدل کردن فتحه بضمه و کسره نباشد جواب زیرا که باب فَعُلَ
یَفْعُلُ بضم العین فی الماضی والمضارع متعدی نیامده است و قُلْتُ
متعدیست و باب فَعِلَ یَفْعِلُ بکسر العین فی الماضی والمضارع در اجوف نیامده است
و بِعْتُ اجوف است و بعضی صرفیان فتحه را در واوی بضمه و در یائی بکسره بدل می کنند
میگویند که واوی و یائی بمثل قُلْتُ و بِعْتُ که در اصل قَوَلْتُ و بَیَعْتُ بود از جهت تحرک
و انفتاح ما قبل با الف بدل کردند و آن الف را از جهت التقای ساکنین حذف کردند
پس فای کلمه را در واوی ضمه دادند و در یائی کسره دادند تا ضمه دلالت کند بر حذف واو
و کسره دلالت کند بر حذف یا و این قول سیبویه است و ابن حاجب همین قول اختیار کرده

میکنند و ما قبل میده هند و یک یا از جهت اجتماع ساکنین حذف میکنند بدانکه

استعمال اصل در یایی بسیار آمده است اگرچه شاذ است چون مَعیُوب و مَدیُون

ابن نزدیک بنی تمیم مطرد است ۱۲ — ای خلاف قیاس است ۱۲

و مَبیُوع و در واوی اندک چون مَصوُون و مَقوُول و همچنین در اُغِیثَ اُستُغِیثَ

و معیون و مخیوط و مطیوب ۱۲

و مُغِیثٌ و مُستَغِیثٌ که در اصل اُغوِثَ اُستُغوِثَ و مُغوِثٌ و مُستَغوِثٌ بود چون

بقانون مذکور عمل کردند کسره از واو نقل کرده بما قبل دادند واو ساکن از جهت کسرهٔ ما قبل یا گشت

فصل چهارم در بیان قوانین اعلال ناقص

یکی آنکه هر واو و یا که در طرف افتد یا در حکم طرف بسبب اتصال چیزیکه لازم نباشد چون تای

عارض و پیش از و الف زائد آمده باشد همزه گردد چون کِسَاءٌ و رِدَاءٌ و عَلَاءَةٌ و سِقَاءَةٌ

بالکسر گلیم ۱۲ — بالکسر جامه ۱۲

که در اصل کِسَاوٌ و رِدَایٌ و عَدَاوَةٌ و سِقَایَةٌ بود بخلاف هِدَایَةٌ و عَدَاوَةٌ

شدیده ۱۲

و سِقَایَةٌ و شَقَاوَةٌ که تا لازم است بخلاف ثَائیٌ و رَائِیٌ که الف اصلی است

بالکسر آب دادن و پیمانه که شراب ۱۲ — جای نشست ستوران ۱۲

دو ساکن بهم آمدند یکی را حذف کردند اُقُلْ ماند بعده همزهٔ وصل را از جهت استغنا
حذف کردند قُلْ شد و این اصل باعتبار وضع ست اما باعتبار آنکه بنای امر بعد
تعلیل مضارع ست در اصل قُوْلْ بود بضم لام بعده لام ساکن شد از جهت امر و واو
افتاد از جهت التقای ساکنین قُلْ شد و همچنین در مَقُوْلْ که در اصل مَقْوُوْلْ
بود چون عمل بدین قانون مذکور کردند دو ساکن بهم آمدند نزدیک سیبویه واو
دوم افتاد و نزدیک اخفش واو اول افتاد مَقُوْلْ شد و همچنین مَبِیْع که در اصل
مَبْیُوْع بود چون بدین قانون عمل کردند دو ساکن بهم آمدند واو را حذف کردند نزدیک
سیبویه زیرا که یا اصلی ست و او زائده است ضمهٔ ما قبل یا را بکسره بدل کردند تا یا
سلامت ماند مَبِیْع شد و نزدیک اخفش یا را حذف کردند زیرا که واو علامت
مفعول ست ضمهٔ ماقبل یا را بکسره بدل کردند واو ساکن از جهت کسرهٔ ماقبل یا گردید
مَبِیْع شد و بعضی صرفیان پیش از اعلال تحویل میکنند که از مَبْیُوْع بِه مَبْیِوْع آورند
واو را از جهت کسرهٔ ماقبل بیا بدل کنند و بعده بقانون مذکور کسرهٔ از یا نقل

رفعی وجری نحو جاءنی داعٍ ومررت بداعٍ ضمه وکسره بر یا دشوار داشتند ساکن کردند

دو ساکن بهم آمدند یا و تنوین یا افتاد داعٍ شد سوال از جهت اجتماع ساکنین

تنوین چرا نیفتاد جواب زیراچه تنوین حرف صحیح ست و یا حرف علت و حذف

حرف علت اَولی ترست از حذف حرف صحیح و در عِوَضٌ و عِوَضٍ واو یا نگشت

باآنکه ماقبل او مکسورست از آنکه در طرف و حکم طرف نیست و اعلال قِنیَةٌ که در اصل قِنوَةٌ

بود باآنکه ماقبل او مکسور نیست شاذ ست و بعضی گویند که حرف ساکن را اعتبار نیست

و حکم او حکم معدوم ست پس ماقبل او در حکم مکسورست سوال اگر حرف ساکن در حکم معدوم

بودی بایستی که در قاوَلَ و بایَعَ واو و یا را بالف بدل میکردند زیراچه واو و یا متحرکست

و ماقبل ایشان در حکم مفتوح ست جواب اگر واو و یا را بالف بدل میکردند یک الف از

جهت اجتماع ساکنین بیفتادی التباس ثلاثی مزید فیه بثلاثی مجرد آمدی و دیگر هرگاه واو و یا در لام کلمه

مضموم یا مکسور باشد و ماقبل و نیز مکسور یا مضموم بود آن واو و یا را ساکن کنند بغیر نقل حرکت

چون یَدعُو و یَرمِی که در اصل یَدعُوُ و یَرمِیُ بوده است و یا بنقل حرکت چون لا تدعِنَّ و ترمُنَّ

که در اصل تدعُوِینَ و ترمِیُونَ بود بعد نقل حرکت یا و ترمِیُونَ از جهت اجتماع ساکنین بیفتاد و واو

و در تدعُوِینَ از جهت کسره ماقبل یا گشت و آن یا از جهت اجتماع ساکنین بیفتاد و یدعُونَ

سوال بالا گذشته است که ضمه و کسره بر واو و یا بعد سکون ثقیل نیست پس بایستی که
واو در کِسَاءٌ و یا در رِدَاءٌ سلامت ماندی اعلال نشدی همچنین در قَائِلٌ و بَائِعٌ
جواب ضمه و کسره بر واو و یا بعد سکون وقتی ثقیل نیست که ساکن ماقبل واو
و یا الف زائده نباشد و اینجا ساکن ماقبل ایشان الف زائده است از آنکه الف زائده
در حکم عدم است پس چنانستی که واو و یا بعد حرف متحرک است دیگر هر واو که در طرف افتد
یا در حکم طرف بسبب اتصال چیزی که لازم نباشد چون الف ضمیر یا تای تانیث و ماقبل او مکسور
باشد آن واو یا گردد چون دُعِيَ و رَضِيَ و قَوِيَ و دُعِيَا و رَضِيَا و قَوِيَا و يُغْزَيَانِ و
يُرْضَيَانِ و دَاعِيَةٌ و رَاضِيَةٌ که در اصل دُعِوَ و رَضِوَ و قَوِوَ و دُعِوَا و رَضِوَا و قَوِوَا و
يُغْزَوَانِ و يُرْضَوَانِ و دَاعِوَةٌ و رَاضِوَةٌ بود و در دُعُوا که در اصل دُعِوُوا بود
چون بقانون مذکور عمل کردند دُعِيُوا شد ضمه بر یا دشوار داشتند نقل کرده بما قبل
دادند دو ساکن بهم آمدند یکی یا دوم واو یا افتاد دُعُوا شد این اصل باعتبار وضع است اما
باعتبار آنکه بنای جمع بعد تعلیل واحد است در اصل دُعِيُوا بود ضمه بر یا ثقیل داشته نقل کرده
بما قبل دادند بعد ازاله حرکت ما قبل التقای ساکنین شد درمیان یا و واو یا افتاد دُعُوا شد
و در دَاعٍ که در اصل دَاعِوٌ بوده است چون بقانون مذکور عمل کردند دَاعِيٌ شد در حالت

مُتَلطفوَانِ بود وهمچنین یُدْعَمانِ ویُغْزَیانِ ویُعْفیانِ که دراصل یُدْعَوانِ یُغْزَوانِ
ویُرْضَوانِ بوده است بقانون مذکور واو یا شد وهمچنین یُدْعَوْنَ که دراصل یُدْعَوُوْنَ
بوده است بدین قانون واو یا شد بعده یا از جهت تحرک وانفتاح ماقبل الف گشت
ودوساکن فراهم آمدند الف فنا و یُدْعَوْنَ شد وهمچنین در یُدْعیٰ ویُرْضیٰ که دراصل
یُدْعَوُ ویُرْضَوُ بود بدین قانون عمل کردند واو یا شد ویا از جهت تحرک وانفتاح ماقبل الف
گشت یُدْعیٰ ویُرْضیٰ شد سوال در یُدْعیٰ ویُرْضیٰ چون واو متحرک ماقبل او مفتوح بود ابتدا
واو را چرا بالف بدل نکردند جواب اینجا دو دلیل ست یکی مقتضی بدل واو بالف ودوم
مقتضی بدل او بیا واصل ولائل اعمال ست اهمال پس اول واو را بیا بدل کردند بعده یا بالف
تا ترک عمل باحد الدلیلین لازم نیاید سوال بالیستی که در اِتَّقَدَ واِتَّصَلَ که دراصل اِوْتَقَدَ و
اِوْتَصَلَ بوده است اول واو را یا کردندی بعده یا را تا تا ترک عمل باحد الدلیلین لازم
نیامدی جواب این بر سبیل استقصا در فصل قوانین مثالها ذکر کرده شده است ودر
عَدَا وَمَحْو ویَدْعُو واو را بیا بدل نکردند اگرچه واو درکلمه ثالث بود ورابع گشته است از آنکه
ماقبل او مفتوح نیست اما در شِکایَة که دراصل شِکاوَة بود واو را بدین قانون بیا بدل
کردند با آنکه ماقبل او مفتوح نیست از جهت موافقت مصادر ناقص یائی که برین وزن آید

جمع مذکر غائب تَدْعُوْنَ جمع مذکر حاضر که در اصل یَدْعُوُوْنَ و تَدْعُوُوْنَ بود چون بقانون یَدْعُو ثقل کردند و ساکن بهم آمدند یکی را حذف کردند یَدْعُوْنَ و تَدْعُوْنَ شد آنها یَدْعُوْنَ جمع مؤنث غائب و تَدْعُوْنَ جمع مؤنث حاضر بر اصل خود است دیگر هر حرف علت که لام کلمه باشد در حالت جزم و وقف ساقط شود از جهت علامت سکون چون لَمْ یَخْشَ و لَمْ یَدْعُ و لَمْ یَرْمِ و اِخْشَ و اُدْعُ و اِرْمِ و همچنین اگر در عین کلمه باشد در حالت جزم و وقف بیفتد از جهت اجتماع ساکنین چون لَمْ یَقُلْ و لَمْ یَبِعْ و لَمْ یَخَفْ و قُلْ و بِعْ و خَفْ دیگر هر واوی که در کلمه ثالث جا باشد ساکن یا متحرک در طرف یا در حکم طرف در فعل یا در اسم چون رابع گردد یا زیاده از رابع و ماقبل او مفتوح بود یا گردد چون اَعْلَیْتُ و اِسْتَعْلَیْتُ و غَازَیْتُ و تَرَجَّیْتُ و تَغَازَیْتُ که در اصل اَعْلَوْتُ و اِسْتَعْلَوْتُ و غَازَوْتُ و تَرَجَّوْتُ و تَغَازَوْتُ بوده است و همچنین مُعْلَیَانِ و مُسْتَدْعَیَانِ و مُصْطَفَیَانِ که در اصل مُعْلَوَانِ و مُسْتَدْعَوَانِ و

[illegible]

قبیله و مصدر تعلیل بالتی که ادغام نکرده‌اند جواب حیّی بعد ادغام اسم قبیله شده است منقول
از مصدر است و نقل الکلمة من شکل الی آخر لا یفضی الی الالتباس و معتبر در التباس
وجود نظیر است پیش از تعلیل بر صفتی که بعد از تعلیل بر آن صفت موجود خواهد شد
و در بویع واو یا نشد زیرا که اجتماع لازم نیست زیرا که واو بدل است از الف بایع
و همچنین در دیوان واو یا نگشت لیکن آنکه یا بدل است از واو زیرا که در اصل دوّان بوده است بدلیل
آنکه جمع او دواوین می‌آید یا آنکه ادغام در بویع موجب التباس ماضی مجهول باب مفاعله به ماضی مجهول
باب تفعیل است و ادغام در دیوان موجب التباس به مصدر است که بر وزن فعّال آمده است
نحو قوله تعالی کذّبوا بآیاتنا کذّابا و در اُسَیوِد که تصغیر اسود است و جُدَیوِل که تصغیر جدول
است واو یا نگشت از آنکه محمول است بر اساود و جداول که جمع تکسیر اسود و جدول است زیرا که
تصغیر و تکسیر از قبیل واحدند یعنی چنانکه مصغّر فرع مکبّر است جمع تکسیر نیز فرع جمع سلامت است لیکن باعتبار
این مناسبت تصغیر را حمل کردند بر جمع تکسیر و بعضی گفته‌اند از آنکه اجتماع لازم نیست زیرا که یا بعارض تصغیر آمده
است سؤال چون اجتماع لازم شرط باشد پس در عُرَیّة تصغیر عروة که در اصل عُرَیْوَة بود چرا او
را یا کردند جواب اجتماع لازم جائی شرط است که حرف اول در عین کلمه باشد نه در لام کلمه و حرف اول
در اینجا در لام کلمه است و در لام کلمه اجتماع لازم و غیر لازم مساوی است زیرا که لام کلمه محل تعلیل و تغییر است

برابر ۱۲

زانکه این وزن مصادر ناقص یائی غالبست چنانکه کِلایَة وحِکایَة وهِدایَة ودِرایَة

ورِعایَة پس انچه واوی آید آن واو را بیا بدل کنند تا در صورت مخالفت نباشد چنانکه

بعضی گفته اند در کَیْنُونَة که در اصل کَوْنُونَة بود واو را بیا بدل کنند از جهت موافقت مصادر

اجوف یائی از انکه این وزن مصادر اجوف یائی غالب ست چنانکه قَیْلُولَة وبَیْتُوتَة

وصَیْرُورَة وغَیْبُوبَة پس انچه بواو آید آنرا بدل کنند بیا تا در صورت مخالفت نباشد

دیگر هر جا که واو و یا جمع شوند باجتماع لازم واول ایشان ساکن باشد آن واو را یا کنند

و یا در یا ادغام کنند واگر ما قبل ایشان مضموم باشد ضمه را بکسره بدل کنند چون سَیِّد

وعَلِیّ ومَرْمِیّ ومَهْدِیّ که در اصل سَیْوِد وعَلِیْو ومَرْمُوْی ومَهْدُوْی بود مگر

آنکه اعلال مذکور موجب التباس باشد چون اَیْوَم که ادغام او موجب التباس است اَیِّم واَیْوَم

روز روشن را گویند واَیِّم مرد بی زن و زن بی شوهر را گویند سوال طَیّ که در اصل طَوْی

بوده است ادغام او نیز از التباس ایمن نیست از انکه طَیّ مشترک ست میان اسم

باشد از جهت کسرۂ ماقبل یا کنند و آن یا را ساکن کنند چون اَلدَّاعِی وَالْعَادِی و از جهت

رعایت فواصل در قوافی حذف یا نیز جائز ست کما فی قوله تعالیٰ یَوْمَ یَدْعُ الدَّاعِ وَالْکَبِیْرُ الْمُتَعَالِ

فاما مطرد نیست همچنین در فعل نیز حذف یا در لام کلمه جائز ست کما فی قوله تعالیٰ وَاللَّیْلِ اِذَا

یَسْرِ در اصل یَسْرِیْ بود دیگر هر اسم متمکن که در آخر وی حرف علت باشد و ماقبل وی مضموم

واجب مطرد ست که ضمه را بکسره بدل کنند زیرا که در سخن عرب هیچ اسم متمکن نیابی که در آخر او حرف علت

باشد و پیش از وی ضمه و اگر در تصریف کلمه چند چنین اتفاق افتد ضمه را بکسره بدل کنند و اگر حرف علت

واو باشد یا کنند از جهت بودن او در طرف و کسرۂ ماقبل بعده اعلال قاضی کنند چون تَلَقٍّ

وتَلَاقٍ وتَرَقٍّ وتَرَاقٍ وقَلَنْسٍ اَحْلٍ که در اصل تَلَقُّوٌ وتَلَاقُوٌ وتَرَقُّوٌ وتَرَاقُوٌ وقَلَنْسُوٌ

وَادْلُوٌ بود و اگر در جمع میان حرف علت ضمه واقع نشده اصل نیست همچنین حکم وارد و واو فاعل

را هیچ اثری نیست چون دُلِیٌّ وظُبِیٌّ که در اصل دُلُوْوٌ وظُبُوْیٌ بود بخلاف مَدْعُوٌّ ومَقْوٌّ که

جمع نیست اعلال مَرْضِیٌّ ومَعْدِیٌّ که در اصل مَرْضُوٌّ ومَعْدُوٌّ بود شاذ ست زیرا که قیاس

مقتضی آن بود که مَرْضُوٌّ ومَعْدُوٌّ آید همچو مَدْعُوٌّ ولیکن او آخر را بر خلاف قیاس یا کردند بعده

اعلال مَرْمِیٌّ کردند مَرْضِیٌّ ومَعْدِیٌّ شد و قَلَنْسُوَةٌ و اوسلامت باند ازانکه در آخر نیست و در

هُوَ وَیَدْعُو سلامت باند ازانکه اسم متمکن نیست و در کُفُوًا اَحَدٌ سلامت باند ازانکه واو لازم

پس نفس اجتماع دو واو موجب اعلال باشد بخلاف عین کلمه تصحیح حیوة و ضیون با وجود علت
اعلال شاذ است و بعضی گفته اند که تصحیح حیوة موافق قیاس است زیرا که ادغام او موجب
التباس است بحیّة که بمعنی مار است اما تسمیة که در اصل تسمیو بود قیاس مقتضی آن بود
که اعلال علی تسمی کردندی ولیکن وا را بقانون سیکو یا کردند تسمی شد بعده یک یا را حذف کردند
تا در آخر عوض وا وند تسمیة شد قانون هر مصدر که ناقص از باب تفعیل بود و در وی یک جمع شوند
یکی را حذف کنند تا در آخر عوض دهند چون تسمیة و تقویة و تنقیة که در اصل تسمی و تقوی
و تنقی بوده است ترک تعویض اینجا باتفاق روا نیست اگرچه اضافت کنند بخلاف
مصدر اجوف باب افعال و استفعال چون اعانة و استعانة دیگر هرجا که واو و یا در اسم فاعل
در لام کلمه افتد و ما قبل او مکسور باشد در حالت رفعی و جری واجب است که یا را ساکن کنند و بعد
اسکان اگر منون باشد یا را از جهت اجتماع ساکنین حذف کنند چون قاضٍ و رامٍ که در اصل
قاضیٌ و رامیٌ بود و اگر واو باشد از جهت کسرهٔ ما قبل یا گردد و آن یا را ساکن کنند بعده از جهت اجتماع
ساکنین آن یا را حذف کنند چون داعٍ و عادٍ که در اصل داعوٌ و عادوٌ بود حکم واو و یا بالا
یاد کرده شده است اگر معرّف بلام باشد اسکان واجب است چون القاضی و الرامی در حالت
رفعی و جری ضمه و کسره بر یا دشوار بود اشتد یا ساکن کردند القاضی و الرامی شد و اگر واو

صفات اند جواب دوم این الفاظ بغیر الف ولام صفت واقع نمی شوند
كذا فی شرح الاصول ۱۲

پس اگر صفات می بودند در معرفه و نکره صفت واقع می شدند

فصل پنجم در بیان قوانین ادغام

یکی آنکه هر جاکه دو حرف از یک جنس بهم آیند در یک کلمه یا در دو کلمه و اول ایشان ساکن باشد و دوم متحرک بحرکت لازم ادغام واجب بود چون ذَبَّ و مَدٌّ مصدر ذَبَّ و مَدَّ که در اصل ذَبَبَ و مَدَدَ بر وزن فَعَلَ بسکون عین بود و چون اِذْهَبْ بِّنَا

یا اِضْرِبْ بِّعَيْبَرٍ او اتَّقَوْا وَّ آمَنُوْا مگر آنکه ادغام وی موجب التباس باشد چون

قُوْوِلَ که ادغام وی موجب التباس ماضی مجهول از مفاعله با ماضی مجهول از تفعیل است

یا آنکه اول متجانسین بدل از همزه باشد چون تُوْوِيَ و رِيْيَا که در اصل تُؤْوِيَ و رِءْيَا بود

یا مده باشد چون قَالُوْا وَمَالَنَا یا همزه باشد چون اِمْلَاْ نَاءَ آنگاه ادغام ممتنع بود مگر

آنکه آن همزه در عین کلمه باشد چون سَأَّلَ و رَأَّسَ دیگر هر جا که دو حرف از یک جنس

در یک کلمه بهم آیند بر سبیل لزوم و هر دو متحرک باشند بحرکت لازم ادغام نیز

کلمه نیست بلکه بدل از همزه است و در وی سلامت باند از آنکه واو در معرض تغیر نیست در حالت
رفعی او باند و در حالت نصبی الف میگردد و در حالت جری یا میگردد پس ثقیل نباشد یا آنکه چون این واو
علامت ضمه است بحکم ضمه باشد هم آنچه ممکن آن نیست که در آخر او سه حرکت در آید با تنوین چون زیدٌ
و در فعلی اسم بفتح فا و سکون عین چون لام کلمه یا بود واو شود چون تقوی و تقوی که در اصل تقیا
و تقیا بود بخلاف فعلی صفت که در وی یا سلامت باند چون صدیا و ریا مؤنث صدیان
و ریان و چون لام کلمه او بود در اسم و صفت سلامت باند چون دعوی و شهوی و در فعلی
اسم بضم فا و سکون عین چون لام کلمه او باشد یا شود چون دنیا و علیا که در اصل دنوی و علوی
بود و تصحیح قصوی شاذ است بخلاف فعلی صفت که واو درو سلامت باند چون غزوی
و چون یا بود در اسم و صفت سلامت باند چون فتیا و قضیا مؤنث افتی و اقضی سوال دنیا
و علیا و قصوی در ترکیب صفت واقع میشود چون الحیوة الدنیا و المنزلة العلیا و الغایة القصوی
پس اسم چگونه باشد جواب این الفاظ در استعمال جاری مجرای اسما اند چون لفظ فارس و
صاحب و اطلس و ابطح که در ایشان حکم اسما جاری شده است اگرچه صفت فی الاصل

ومیان فعل و حرف نیز ادغام محتمل است مگر آنکه حرف برای الحاق باشد

آنگاه ادغام ممتنع بود چون شملل که ملحق است باحرنجم و جلبب که ملحق است

بانقحل و قردد که ملحق است بجعفر و قعدد که ملحق است ببرثن و الحاق

در لغت رسیدن و رسانیدن است و در اصطلاح آنست که ثلاثی را بزیادت حرفی

بوزن رباعی کنند یا رباعی را بزیادت حرفی بوزن خماسی کنند از برای آنکه

با ملحق معامله ملحق به کنند در تکسیر و تصغیر و غیر آن در تقزّل و تتباعد ادغام نشد

از انکه اجتماع دو حرف بر سبیل لزوم نیست در اذب الکلب ادغام نشد از انکه

حرکت بای دوم لازم نیست بلکه عارض است بسبب التقای ساکنین سوال در

من یشاقق الله حرکت قاف دوم نیز عارضست لازم نیست از جهت التقای

ساکنین پس بایستی که ادغام جائز نبودی جواب اصل مضارع مرفوع بود و سکون

او بعارض معنی شرطیه است بخلاف امر که در اصل او سکون بود و حرکت

بعارض اجتماع ساکنین است سوال در قووی و ادعوی که در اصل قوود و

ادعوو بوده است قانون دوم موجود نیست و همچنین در دوان و دینار که در

اصل دوّان و دنّار بوده است قانون اول موجود است چرا ادغام نکردند

واجب بود و طریق ادغام درین صورت آنست که اگر ما قبل متجانسین متحرک یا ساکن

بود حرف اول را ساکن کنند بی نقل و در دوم ادغام کنند چون حبّ و حابّ و حُوبّ

در اصل حَبِبَ و حابِبٌ و حُوبِبَ بوده است اگر ساکن غیر مدّه باشد حرکت

حرف اول را نقل کنند با قبل سپس بعده ادغام کنند چون احبّ و استردّ

که در اصل احبب و استردد بود مگر آنکه در مثل حیی و حیّی ادغام جایز ست

در مقابل ایشان فصحی یالا هم نباید یا آنکه ادغام موجب التباس باشد آنگاه ادغام

ممتنع بود چون سَبَب و کِلَل و حُلَل و سُرُر و سؤال ادغام در حابّ موجب

التباس ست از انکه این لفظ مشترک ست میان اسم فاعل و اسم مفعول جواب این

التباس میان مشتقین ست و مثل این التباس در کلمه متصل ست لیکن قول مشکل شود

از انکه ادغام نکردند تا التباس قول نیاید یا آنکه التباس میان مشتقین ست همچنین در

حبّ و ملبّ مشکل شود از انکه ادغام در ایشان موجب التباس ست زیرا که این

هردو لفظ مشترک اند میان مصدر و صفت و همچنین در آن که فعل ماضی ست

و آن که امر ست نیز مشکل شود از انکه ادغام ایشان موجب التباس ست

الّا که و ان که حرف اند مگر آنکه گویند که التباس میان مشتق و مشتق منه

از آنکه تحرک حرف دوم شرط ادغام ست چون ظَلِلْتُ و رَسُوْلُ الحَسَنِ سوال
و مَدًّا در حالت وقف حرف دوم ساکن بشود و ادغام ممتنع نیست جواب
اول سکون وقف را حکم حرکت ست جواب دوم آنکه تحرک حرف دوم شرط ادغام ست
ابتداءً لا ابقاءً و اینجا ابتداءً حرف دوم متحرک بود بقاءً ساکن شده است بدانکه وجوب
ادغام و جواز و امتناع آن باعتبار حرکت حرف دوم ست یعنی هرجا که حرکت حرف
دوم لازم ست ادغام واجب ست چون مَدَّ یَمُدُّ مُدًّا و هرجا که عارض ست ادغام جائز
چون لَمْ یَمُدَّ و مُدَّ و لا تَمُدَّ و هرجا که حرف دوم ساکن ست ادغام ممتنع ست چون
مَدَدْنَ دیگر در بعضی کلمات مضاعف قلب آمده است برای تخفیف این بر دو نوع ست
سماعی و قیاسی سماعی چون تَقَضِّی البَازِی و قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا و لَمْ یَتَسَنَّهْ
که در اصل تَقَضُّضَ و دَسَّسَهَا و لَمْ یَتَسَنَّنْ بود و همچنین اَمْلَیْتُ و قَضَّیْتُ
و تَسَرَّیْتُ و تَظَنَّیْتُ که در اصل اَمْلَلْتُ و قَضَّضْتُ و تَسَرَّرْتُ و تَظَنَّنْتُ بود
و قیاسی چون دِیْوَانٌ و دِیْنَارٌ و قِیْرَاطٌ و شِیْرَازٌ و دِیْمَاسٌ که در اصل دِوَّانٌ
و دِنَّارٌ و قِرَّاطٌ و شِرَّازٌ و دِمَّاسٌ بود و در بعضی کلمات حذف عین آمده است
و این نیز بر دو نوع ست سماعی و قیاسی سماعی چون ظَلْتُ و مَسْتُ بالفتح که در اصل

جواب اینجا اعلال و ادغام معارض شده اند و هرجا که اعلال و ادغام معارض شوند
اعلال را مقدم کنند بر ادغام از انکه خفت در اعلال بیشتر ست از ادغام از انکه اصل
در تخفیف اعلال ست ادغام ملحق باعلال ست مادام که عمل باصل ممکن باشد
صیرورت بسوی ملحق روا نیست سوال در اجلوّذ چرا اعلال را بر ادغام
مقدم نکردند جواب اول اعلال جائی مقدم بر ادغام ست که هر دو متجانس
اصلی باشد و در اجلوّذ هر دو زائده اند جواب دوم اجلوّذ محمول بر فعل خودست
یعنی اجلوّذ جواب سوم ادغام دروی وضعی ست نه آنکه اصل وی اظهار بوده
بعده ادغام کردند ولیکن این جواب ضعیف ست دیگر هرجا که دو حرف از یک
جنس بهم آیند و هر دو متحرک باشند در دو کلمه ادغام جائز بود بشرط آنکه ما قبل هر دو
متحرک صحیح یا مده یا حرف لین باشد چون فَعَلَ لَبِیْدٌ وَضَرَبَ بَکْرٌ وَقَامَ مُحَمَّدٌ
وَیَعُوْدُ دَاوُدُ وَقِیْلَ لَہٗ وَثَوْبُ بَکْرٍ وَعَلَیْنُ نَصْرٍ و اگر ما قبل هر دو متجانس
حرف ساکن صحیح باشد چون قَرْمُ مَالِكٍ وَعَدْلُ وَلِیْدٍ و یا هر دو حرف متجانس همزه
باشند چون قرأ أبوك ادغام ممتنع بود دیگر هرجا که دو حرف از یک جنس بهم
آیند در یک کلمه یا در دو کلمه و اول ازیشان متحرک بود و دوم ساکن ادغام ممتنع بود

حرف مدغم فیه چون بجزم یا بوقف ساکن شود واجبست که او را حرکت دهند از جهت
اجتماع ساکنین زیرا که حرف مدغم ساکن میشود از جهت ادغام و حرف مدغم فیه از جهت
جزم یا وقف پس بضرورت حرف آخر را حرکت دهند روا باشد که فتحه دهند از جهت
خفت یا کسره دهند از جهت آنکه اصل در تحریک ساکن کسره است یا ضمه دهند از جهت
اتباع حرکت ما قبل اگر مضموم باشد و روا باشد که ترک ادغام کنند از جهت آنکه حرکت
حرف دوم لازم نیست چون لَمْ یَمُدَّ و لَمْ یَمُدِّ و لَمْ یَمُدُّ و لَمْ یَمْدُدْ و همچنین در
امر حاضر چون مُدَّ مُدِّ مُدُّ اُمْدُدْ و این مذهب بنی تمیم ست اما اهل حجاز
ادغام کنند مگر آنکه ضمیر ساکن لاحق شود چون لَمْ یَمُدَّا و لَمْ یَمُدُّوا و لَمْ تَمُدِّی
که ادغام درین مواضع واجب است از جهت لزوم فتحه با الف ضمیر و لزوم ضمه با واو ضمیر و لزوم
(نزد بنی تمیم و اهل حجاز ۱۲)
کسره بیای ضمیر و جواز حرکات ثلث نزدیک بنی تمیم وقتی ست که های ضمیر مذکر غائب
و مؤنث غائب یا ساکن دیگر بدو متصل نشده باشد اما باتصال هو ضمیر مذکر ضمه
لازم ست چون لَمْ یَمُدُّهُ و مُدُّهُ و باتصال ها ضمیر مؤنث غائب فتحه لازم ست
چون لَمْ یَمُدَّهَا و مُدَّهَا و باتصال ساکن دیگر کسره لازم ست بلغت فصیح چون
لَمْ یَمُدِّ الرَّجُلُ و مُدِّ الْغُلَامَ و دیگر هر جا که دو ساکن جمع شوند اگر ساکن

ظَلِلْتُ و مَسِسْتُ بکسر عین بود و بعضی حرکت عین بفا میدهند بعد حذف میکنند
ایشان ظِلْتُ و مِسْتُ بکسر فا میگویند و حذفت ظَلْتُ فصیح است لکثرة الاستعمال
کقوله تعالی فَظَلْتُمْ تَفَکَّهُونَ بخلاف مَسْتُ و **قیاسی** در مضارع باب
تفعل و تفاعل چون دو تا در اول کلمه جمع شوند چون تَنَزَّلُ و تَبَاعَدُ که در اصل تَتَنَزَّلُ
و تَتَبَاعَدُ بود حذف تا اینجا جائزست مطرد و بعضی میگویند تا اول را حذف کنند و بعضی
گویند تای آخر را حذف کنند دیگر دو حرف متقارب در مخرج حکم دو حرف متجانس
دارند در ادغام چون خواهند که میان متقاربین ادغام کنند حرف اول را بدل
کنند از جنس دوم سازند بعده ادغام کنند چون عَبَدْتُّ و لَبِدْتُّ و ادغام تنوین
و نون ساکن در یکی از حروف یَرْمَلُوْنَ ازین قبیل است چون مِنْ یَّوْمٍ و مِنْ
رَّاشِدٍ و مِنْ مَّاءٍ و مِنْ لَّیْلٍ و مِنْ قَالٍ و مِنْ نُّوْرٍ و ادغام تنوین و نون
ساکن در حروف یَرْمَلُوْنَ دو گونه است ادغام باغنه و آن در حرف یمو است
و ادغام بغیر غنه و آن در دو حرف باقیست یعنی را و لام **فائده** در ادغام متجانسین
در یک کلمه حرف مدغم را در کتابت ابراز نکنند چون مَدَّ و در ادغام متقاربین ابراز
کنند چون لَبِثْتُّ و در دو کلمه هم جا ابراز میکنند چون قَدْ خَلَوْا و قَدْ جَاءَ **دیگر**

وحذف یا و را صوابست که موجب التباس نیست پس حذف ایشان واجب شد این همه گفتیم بیان
قوانین تعلیل معتل و مضاعف و مهموز بود فاما قوانین تعلیلات اجناس باقی از لفیف
مفروق و مقرون و مثال و مضاعف جز آن از اجناس مرکب هم برین قوانین که یاد
کردیم مبنی ست چون تامل کرده شود و حکم مضاعف رباعی همچو حکم صحیح ست در وی
تعلیل و تغییر نشود چون ذَبْذَب و مَصْمَص بدانکه کلماتی چند را از معتل و مضاعف
بر اصل واشته اند با وجود موجبات اعلال و ادغام تا بر اصل کلمات دیگر دلیل باشند
چون قَوَد و غَیَب و تَیَن و صَیَد و خَوَنة و حَوَکة و شَوَکة و استروح و استحوذ
و استصوب و استحوذ و لَحِحَت عینه و ضَبِبَ البلد و قَطِطَ الشعر و أَلِلَ السقاء
و مانند آن اما چند قوانین متفرق دیگر ست که بدان حاجت باشد نیز یاد کنیم یکی آنکه
هر الف که ما قبل وی ضم بود واو شود بشرط آنکه زائده باشد چون ضُورِبَ ماضی مجهول
ضَارَبَ و ضُوَیرِب تصغیر ضارب و نُیَیب تصغیر ناب الف او نگشت با
آنکه ما قبل او مضموم ست زیرا که الف اصلی ست زائده نیست بدلست از یا و کلمه را در تصغیر بسوی
اصل رد کنند و اگر مکسور باشد یا شود چون مِحراب و مَحاریب و مِفتاح و مَفاتیح
و همچنین واو ساکن که ما قبل وی مکسور گردد یا شود چون عُصفور و عَصافیر و [illegible]

اول حرف مد ولین باشد و ساکن دوم مدغم باشد در یک کلمه حذف نکنند چون دَآبَّۃٌ

وخُوَیْصَّۃٌ وتَمُودَّ و این چنین اجتماع ساکنین در کلام عرب جائزست باعتبار امکان

تکلم وحصول تخفیف و این را اجتماع ساکنین علیحده میگویند و همچنین در حالت

وقف اجتماع ساکنین نیز جائزست چون زَیْدْ وعَمْرْو و اگر ساکن دوم مدغم نباشد

مده حذف کرده شود چون لَمْ یَغْزُوا الْجَیْشُ وتُوَلِّی الْحَقَّ وغیر مده را حرکت داده شود چون

اِخْشَوُا اللّٰهَ واِخْشَیِ اللّٰهَ و اگر هر دو حرف صحیح باشد در دو کلمه اول را حرکت دهند چون

قُلِ ادْعُوا اللّٰهَ واِذْهَبِ اذْهَبْ و در یک کلمه دوم را حرکت دهند سوال واو در

اِضْرِبُنَّ ویا در اِضْرِبِنَّ چرا حذف کردند با آنکه اجتماع ساکنین علیحده است جواب شرط

اجتماع ساکنین علیحده آنست که هر دو ساکن در یک کلمه باشد و حرف مدغم در اِضْرِبُنَّ

واِضْرِبِنَّ در کلمه دیگرست سوال پس بایستی که الف در اِضْرِبَانِّ واِضْرِبْنَانِّ

نیز حذف میکردند زیرا که شرط اجتماع ساکنین علیحده فوت ست از جهت آنکه حرف

مدغم در کلمه دیگرست پس الف را چرا سلامت داشتند جواب اگر الف اِضْرِبَانِّ

حذف میکردند التباس مثنی بمفرد آمدی و اگر در اِضْرِبْنَانِّ الف حذف میکردند مشابه

نون جمع شدی پس اجتماع ساکنین اینجا بضرورت معفوست بخلاف حذف واو در اِضْرِبُنَّ

سیا بدل کردند همزهٔ اول را بیای مفتوحه بدل کردند چنانچه قیاس است در مانند مطایا آمده یا
ثانی را از جهت تحرک و انفتاح ما قبل با الف بدل کردند خطایا شد و این مذهب سیبویه
ست نزد خلیل قلب کرده اند یعنی همزه را بجای یا کردند و یا را بجای همزه آوردند و دیگر
آنکه اگر حروف مطبقه یعنی طا یا ظا یا صاد یا ضاد بجای فاء کلمه باب افتعال افتد
تا را بطا بدل کنند و طا را در طا بعد از بدل وجوباً ادغام کنند برای اجتماع مثلین چون
اطّلب که در اصل اطتلب بود و اگر ظا باشد جائز که تا را ظا و ظا را ظا یا بالعکس ساخته
ادغام یکی در دیگری کنند و اظهار آن است چون اظّلم و اطّلم و اظطلم که در اصل
اظتلم بود و اگر صاد باشد روا است که تا را طا و طا را صاد ساخته در صاد ادغام
کنند چون اصّبر که در اصل اصتبر بود و ضاد حکم صاد دارد چون اضّرب که
در اصل اضترب بود و اصطبر و اضطرب بدون ادغام آن اکثر است و عکس
ادغام مذکور روا نیست پس اطّبر و اطّرب درست نباشد و سیبویه اضطجع
اطّجع عکس این قلب حکایت کرده و اگر بجای فاء کلمه باب مذکور دال یا ذال یا زا
باشد واجب که تا را دال کنند اگر دال باشد در دال ادغام نمایند چون ادّعی که در اصل
ادتعی بود و اگر ذال باشد روا که دال مبدله از تا را ذال سازند یا ذال را دال [illegible]

هر مده که در واحد سوم جا باشد زائده بود و در جمع بعد الف که عائل نشود همزه گردد چون
صحیفة و صحائف و عجوزة و عجائز و رسالة و رسائل و در معایش و مقاوم
همزه نگشت از آنکه یا در معیشة و الف در مقام زائده نیست بلکه اصلی ست و ابدال
یا بهمزه در مصائب با وجود آنکه یا در مصیبة اصلی ست شاذ ست دیگر هر جا که الف فعائل
میان دو واو یا میان دو یا افتد و بعد آن الف دو حرف باشد واو و یای اخیر را همزه بدل
کنند چون اوائل و خیائر که در اصل اواول و خیایر بود

تکمله

دیگر هر جا که دو همزه متحرک بهم آیند و یکی از ایشان مکسور باشد دوم را یا بدل کنند چون
جاءٍ بر قول سیبویه که در اصل جائئ بود یا را بهمزه بدل کردند چنانچه در بائع کرده
است و همزه متحرک جمع شدند و یکی از ایشان مکسور ست دوم را یا بدل کردند و بعده اعلال
قاضی را تمام کردند جاءٍ شد اما بر قول خلیل از جهت کراهت دو همزه قلب کردند یعنی عین
کلمه را بجای لام کلمه و لام کلمه را بجای عین کلمه بردند بعده اعلال قاضی کردند جاءٍ شده
همچنین ست خطایا و ذرایا که در اصل خطائی و ذرائی بود یا را بهمزه بدل کردند
چنانچه در صحائف نمودند پس دو همزه متحرک جمع شدند و یکی از ایشان مکسور ست ثانی را

تبصره

واگر حروف مذکوره بعین کلمه باب افتعال افتد روا که تا بعین جنس آن بدل شود و
ادغام لازم آید و چون هَدّی که اصلش اِهتَدی بود تا را دال کردند و دال
را ادغام نمودند و کسره ها را بحرکت تا حذف ساختند و در آن نیز چهار وجه است
هَدّی بفتح ها و دال هِدّی بکسر ها و فتح دال هِدِّی بکسر دال و فتح ها یا هَدِّی
بکسر دال و فتح ها مضارع معلوم یَهَدّی اصلش یَهتَدی تا دال شد و دال
ادغام گردید و حرکت تا بها آمد و بکسر ها نیز روا است ماضی بکسر علامت مضارع
بمتابعت ها و کسر و از قبیل تعلم نیست زیرا که یا در اینجا مکسور نمی شود و همچنین است
حال امر یعنی هِدّ و هَدّ امر بفتح ها و کسر آن اصلش اِهتَدِ و اِهتَدی
اسم فاعل و اسم مفعول مُهَدّ بفتح ها و کسر آن بما نیز از اسم فاعل باب تفعیل و
بمتابعت ضم میم ضم ها و این وجه بسبب التباس ناروا است و دیگر هرگاه تای تفعل و
تفاعل پیش از حروف مذکوره بیاید در جواز ادغام در باب تفعل و تفاعل مثل تای افتعال
است همزه وصل وقت حاجت اول در آورده شود یعنی در صیغه ای که پیش فا حرف
نباشد چنانکه در مصدر و ماضی و امر چون ابتدای کلام در آیند مثل اِدَّرَسَ و اِدّارَکَ

ور دیگری ادغام نمایند و ترک ادغام نیز درست است چون اِدَّکَرَ و اِذَّکَرَ
اِذدَکَرَ که در اصل اذتکر بود و اگر زا باشد دال را زا ساخته زا را در زا ادغام
سازند و عکس نکنند و عدم ادغام نیز درست چون اِزَّانَ و اِزْدَانَ که در اصل
اِزتان بود و اگر بجاے فا کلمه تا باشد ادغام و عدم ادغام هر دو جائز
چون اِقْتَتَلَ و قَتَّلَ و اگر ثا باشد لازم است که هر یکی را جنس دیگری ساخته
ادغام نمایند و عدم ادغام روا نیست چون اِثَّارَ و اِتَّارَ که در اصل اِثْتَأَرَ
بود و اگر سین یا جیم باشد روا است که تا را سین یا جیم ساخته و سین یا جیم ادغام نمایند
چون اِسَّمَعَ و اِجَّمَعَ که در اصل اِسْتَمَعَ و اِجْتَمَعَ بود و اِتَّمَعَ گفته نمی شود
و عدم ادغام افصح است در فا کلمه نزد ادغام فتحه و کسره روا است و همچنین
در عین ماضی معلوم نیز فتحه و کسره روا است این بر چهار صورت خواهد بود
فتح فا و عین و کسر فا و عین و فتح فا و کسر عین و بالعکس چون قَتَلُوا
و قِتِّلُوا و قَتِّلُوا و قِتَّلُوا که در اصل اِقْتَتَلُوا بود بدانکه قوانین هر جنس
از اجناس مذکوره بسیار است اما درین کتاب مختصر زیاده نتوان نوشت
تا که عبارت کتاب دراز نگردد فقط

وِاثَّرَدَ وَاِثَّاقَلَ وَاِجَّمَّعَ وَاِجَّامَعَ وَاِدَّثَّرَ وَاِدَّارَكَ وَاِذَّكَّرَ وَاِذَّابَجَ و

اِزَّيَّنَ وَاِزَّاوَرَ وَاِسَّمَّعَ وَاِسَّاقَطَ وَاِشَّجَّعَ وَاِشَّاجَرَ وَاِصَّبَّرَ وَاِصَّابَرَ وَاِضَّرَّعَ

وَاِضَّاغَنَ وَاِطَّيَّرَ وَاِطَّايَرَ وَاِظَّلَّمَ وَاِظَّالَمَ مصدر باشد یا ماضی یا امر که در اصل

تَتَرَّسَ وَتَتَارَكَ وَتَثَرَّدَ وَتَثَاقَلَ وَتَجَمَّعَ وَتَجَامَعَ وَتَدَثَّرَ وَتَدَارَكَ وَتَذَكَّرَ وَتَذَابَجَ

وَتَزَيَّنَ وَتَزَاوَرَ وَتَسَمَّعَ وَتَسَاقَطَ وَتَشَجَّعَ وَتَشَاجَرَ وَتَصَبَّرَ وَتَصَابَرَ وَتَضَرَّعَ وَتَضَاغَنَ

وَتَطَيَّرَ وَتَطَايَرَ وَتَظَلَّمَ وَتَظَالَمَ بود دیگر لام تعریف در را و نون و در حروف مذکوره

بالا سوای جیم وجوباً مدغم میشود نحو الرَّاءُ وَالنُّوْنُ وَالتَّاءُ وَالثَّاءُ وَالدَّالُ وَالذَّالُ وَالزَّايُ

وَالسِّيْنُ وَالشِّيْنُ وَالصَّادُ وَالضَّادُ وَالطَّاءُ وَالظَّاءُ وَالتَّاءُ وعلیه التمام

خاتمة الطبع الحمد لله که [illegible] بتایید خداوند جهان و بعنایت

ایزد سبحان کتاب مستطاب [illegible] سوال و جواب علم صرف لاجواب

مفید منتهی و مبتدی مسمّٰی به دستور المبتدی باهتمام احقر العبید راجی رحمت

رب رشید محمد عبد المجید غفر له الله الحمید در مطبع مجیدی واقع کانپور

محله پتکاپور بماه رجب سنه ۱۳۲۹ھ مطابق ماه جولائی سنه ۱۹۱۱ء حلیهٔ طبع پوشید